

پادگار

مجله ماهیانه ادبی ، علمی و تاریخی

مدیرمسئول

عباس قبال

در جریان تدوین و چاپ این مجله، ما با توجه به اهمیت و جایگاه ادبی و علمی و تاریخی ایران، به منظور آشنایی بیشتر مردم با این کشور و به منظور آشنایی بیشتر مردم با این کشور و به منظور آشنایی بیشتر مردم با این کشور...

این مجله را در سال ۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی) در تهران تأسیس کردیم. هدف ما از تأسیس این مجله، آشنایی بیشتر مردم با این کشور و به منظور آشنایی بیشتر مردم با این کشور...

این مجله در سال ۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی) در تهران تأسیس کردیم. هدف ما از تأسیس این مجله، آشنایی بیشتر مردم با این کشور و به منظور آشنایی بیشتر مردم با این کشور...

هفتم
سلف
یتانیا
گوتا
العجم
یسر
ترکی
قدیمی
(۵۱)
قدیمی
شاه
طاعتی
گوتیم
تالیف
تسبیح
قدیم
نده اند
ح بوده
صاحب
سراحد
و قائم
آزرا
ن دفع

فهرست مندرجات

۸-۱	جغرافیای ایران
۲۱-۹	قصیده چون و چرا بقلم آقای مجتبی مینوی
۲۸-۲۲	عشایر خوزستان بقلم آقای مهندس قائم مقامی
۴۰-۲۹	نقل از کتاب شاهد صادق
۵۷-۴۱	حاجی محمد حسینخان صدر بقلم آقای صدر هاشمی
۶۱-۵۸	در وصف بهار از ادیب صابر و عبیدزاکانی
۷۱-۶۲	بیاد دو مرد بزرگ
۷۶-۷۲	نثار گرمودی بقلم آقای کوهی کرمانی
۷۸-۷۷	مطبوعات تازه
۸۰-۷۹	اخبار عامی

یادگار

فروردین ۱۳۲۵ - ربیع الثانی - جمادی الاولی ۱۳۶۵ - مارس - آوریل ۱۹۴۶

مسائل روز

جغرافیای ایران

خوانندگان محترم شاید خبر آتش فشانی کوه تفتان را در بلوچستان چندی قبل در جراید و مقاله فاضلانۀ همکار ارجمند ما آقای مهندس محمدعلی مخبر را در شماره قبل یادگار در باب این کوه خوانده و فی الجمله دانسته باشند که در یکی از اقصای نواحی ایران هم امروز آتش فشانی وجود دارد که فعال است و گاه و بیگاه از دهانۀ آن دود و آتش و مواد مذاب بخارج میریزد و بر اثر تشنجات خود اراضی اطراف را در تزلزل و لرزه می اندازد.

ظاهراً اولین کسانی که بحقیقت این کیفیت پی برده و وضع و ارتفاع آن کوه را مشخص و بمردم دیگر معرفی کرده اند بعضی از مسافرین و محققین اروپائی باشند زیرا که از مسافرین و جغرافیون اسلامی هیچکس را نمی شناسیم که درست باحوال این کوه پی برده و خاصیت آتش فشانی آنرا دانسته و بدیگران فهمانده باشد.

سربرسی سایکس مسافر معروف انگلیسی و قنسول انگلیس در بعضی از قسمتهای ایران (۱۸۶۷-۱۹۴۵) پس از آنکه بر وجود و احوال این کوه اطلاع یافته بود

و بحضور ناصرالدین شاه رسید و خبر آنرا بعرض شاه رساند خود میگوید که شاه از این نکته بسیار تعجب کرد و بیشتر تعجب او از این بابت بود که در قلمرو سلطنتی او چنین چیز عجیبی وجود دارد و هیچکس بر آن مطلع نیست.

در اواسط سلطنت رضا شاه پهلوی یکی از روزنامه های لندن بار دیگر خبر آتش فشانی تفتان را منحصرأ از لحاظ اخبار در صفحات خود منتشر ساخت. بیاد دارم که یکی از روزنامه های طهران بدستور نظمیۀ وقت بشدت بر آن روزنامه لندنی اعتراض نمود و نوشت که نشر این گونه اخبار جعلی از طرف جراید انگلیس لابد معلول بعلمی سیاسی است.

باری مقصود این است که در شناختن مسالك و ممالك و اطلاع بر احوال جغرافیائی کشور حال مردم این مملکت از شاه گرفته تا گدا تا چندی پیش چنین بوده و تصور نمیکنم که با وجود باز شدن راهها و تسهیل طرق و وسایل ارتباطیه و تشکیلات عریض و طویل وزارتخانه های کشور و راه از این لحاظ حالیه نیز حال بهتر از چند سال قبل شده باشد.

پیر واضح است که امروز دنیا بر اثر سهولت مرابطات و کثرت سرعت وسایل نقلیه بسیار کوچک شده و با وجود حرص عجیب ممالك در حفظ حدود و ثغور قلمروهای سیاسی خود باز تمام مردم نقاط مختلفۀ عالم مثل اینکه عضو يك خاندان باشند بتوسعه ارتباط با هم و شناختن محل سکونت و منابع ثروت و احوال اجتماعی و اقتصادی و ادبی یکدیگر کمال احتیاج را دارند.

در صورتیکه حال کلیۀ نوع بشر در احتیاج بشناختن اوضاع و احوال یکدیگر چنین باشد حال ساکنین يك سرزمین محدود که بنام هموطن تحت يك حکومت و يك نوع اداره و محکوم بيك سلسله آداب و پای بند بيك تاریخ و سابقه زیست میکنند معلوم است.

مردم ایران بدبختانه بعلت فراهم نداشتن اسباب تکمیل معلومات جغرافیائی غالباً از احوال یکدیگر بکلی بی اطلاعند و سرزمین مسکونی و طرز معیشت و اخلاق و

آداب همدیگر را کمتر میشناسند و در این مرحله اولیای امور ایشان هم که حقا باید قلمرو اداره و حکومت خود را از هر جا بهتر بشناسند از مردم عالمتر و آگاهتر نیستند. اطلاع بر احوال جغرافیائی يك ناحیه برای ساکنین مجاور آن یا برای حکومتی که باید آنرا اداره کند از نوع اطلاعات تفنی نیست تا اگر کسی هم از آن بیخبر ماند ضرری نکرده باشد و این نقص برای او عیبی شمرده نشود بلکه ضروری بودن این امر بقدری واضح است که هر چه در زمینه آن گفته و نوشته شود توضیح و اضحات خواهد بود. ابتدائیترین کارها در این مرحله بشر فرهنگی است از اسامی شهرها و قری و قصبات و آبادیهای کشور بترتیب صحیح الفبائی با تعیین محل ریاضی هر يك و نمودن فواصل آنها یا بلاد عمده نزدیک تا هر کس با يك مراجعه بان فرهنگ سهولت بتواند اگر نام يك آبادی را شنید یا در محلی دید مکان واقعی آنرا در ایران بیابد و دوری و نزدیکی آنرا از یکی از بلاد معتبر بداند.

مرحله دیگر تهیه نقشه‌های صحیح و مفصل از تمام کشور یا از قسمتهای مختلف آن است بشکلی که اگر کسی بیک قطعه از آنها نظری افکند اجمالا از احوال طبیعی نواحی مختلفه کشور و جهت کوهها و رودخانه‌ها و حدود قسمت‌ها اطلاعی بدست آورد و با یافتن نقاطیکه غرض تعیین محل آنهاست عرض و طول جغرافیائی و فاصله هر يك از آنها نسبت بنقاط دیگر معلوم او گردد.

نقشه‌هایی که حالیه از تمام یا از قسمتهائی از ایران بفارسی در دست است بیشتر نسخه‌هایی است که از روی نقشه‌های انگلیسی و روسی و آلمانی بر داشته شده و کمتر قطعه‌ای از آنهاست که بدست مهندسين و نقشه برداران ایرانی و مستقیما بتوسط ایشان از روی محل رسم شده باشد بهمین جهت اکثر این نقشه‌ها هم کهنه است و رافع حوائج امروزی نیست و هم اغلاط و نواقص و سقطات بسیار دارد.

اهم این اغلاط و نواقص یکی اشتغال آن نقشه‌هاست بر اسامی قری و قصباتی که وقتی آباد بوده و وجود داشته‌اند و امروز یا بکلی از میان رفته یا اسامی آنها عوض شده است دیگر املاهای غلطی است که در روی این نقشه‌های فارسی غالباً دیده میشود و

آن ناشی از این است که مترجمین ما که اکثر از جغرافیای محل و از تلفظ‌ها و املاهای فارسی مردم نقاط مختلفه کشور خود بیخبر بوده اند در برگرداندن این اسامی از الفبای لاتینی بالفبای عربی و فارسی مرتکب اشتباهات مضحکی شده‌اند که بهیچ وجه قابل گذشت و اغماض نیست بعلاوه نقشه‌های فرنگی که بیشتر برای مصالح نظامی تهیه شده و توجه ترتیب دهندگان آنها غالباً بنقاط و نواحی مهم و طرق ارتباطیه قابل اعتنا معطوف بوده کامل نیست و در روی اکثر آنها قسمت‌های وسیعی است که همچنان سفید و پرنکرده مانده و نقشه‌کشهای ما هم که آنرا بفارسی نقل کرده‌اند آن قسمت‌ها را همچنان بهمان حال باقی گذاشته‌اند.

از این مراتب گذشته در این قبیل نقشه‌ها که بدست خارجیان کشیده شده و بعضی از دوایر ما آنها را بفارسی نقل کرده‌اند غالباً دو عیب بزرگ دیگر دیده میشود اول آنکه اسامی آبادیها و قری و قصبات و کوه‌ها و رودها که در روی آنها نموده شده و نقشه‌کشان شخصا آنرا ندیده‌اند و از تلفظ‌های محلی آنها بیخبر بوده‌اند یا از مردم عامی بیسواد پرسیده و همچنان ضبط کرده‌اند درست نیست. در یکی از این نقشه‌ها که در عهد ناصرالدین شاه بتوسط يك نفر خارجی رسم شده بود در اراضی کردستان چندین محل را دیدم که نام تمام آنها بخط لاتینی «نذانم» نوشته شده بود. از این مکرر شدن نام دريك ناحیه محدود تعجب کردم و پس از مختصر تأملی معلوم شد که نقشه‌کش از يك یا چند تن کرد نام محل‌هایی را که نمیدانسته است پرسیده و مخاطبین چون نام آنها را نمیدانسته‌اند هر کدام در جواب او گفته‌اند که «نذانم» یعنی نمیدانم و نقشه‌کش بیچاره هم این «نذانم» ها را نام قری و قصبات پنداشته است.

عیب دوم اینکه بعضی از این نقشه‌ها بمنظورهای سیاسی ترسیم شده و بهمین نظر در قسمت‌های سرحدی (بخصوص سرحدات خراسان و سیستان و بلوچستان) خطوط مرزی را بر خلاف واقع رسم کرده و بتعمد قسمتی از خاک ایران را در خارج از حدود آن قرار داده‌اند. این است که در موضوع اختلافات سرحدی هر وقت که ایران خواسته است باقامه دعای حق خود قیام نماید چون ایران نقشه‌های صحیح که کار مستقل ایرانیان باشد نداشته مدعی علیه یکی از همان نقشه‌ها را مدرک قرار داده و

باستناد آن بطلان دیری ایران را ادعا کرده است.

برای رفع نقایصی که در راه تهیه جغرافیای ایران و آشنا ساختن مردم این مملکت با احوال کشور خود از این لحاظ لازم است دولت باید طرح جامعی بریزد و در ظرف هر مدت از زمان که برای عملی ساختن آن لازم باشد آنرا مرحله به مرحله بانجام برساند تا بتدریج استخوان بندی این کار درست شود سپس دیگران در تکمیل رفع و عیوب آن بکوشند.

این طرح بعقیده ما اجمالاً باید شامل مواد اساسی ذیل باشد:

۱ - وزارتخانه‌های کشور و دارائی و فرهنگ و راه و کشاورزی باید بنمایندگان خود دستورهای جامعی بدهند که در حوزه مأموریت خویش هر کدام نام قری و قصبات و کوه‌ها و رودخانه‌ها را با املا و تلفظ محلی صحیح و ذکر فاصله آنها تا مرکز مأموریت و عدّه تقریبی نفوس و آثار تاریخی و عجایب جغرافیائی را بوزارتخانه خود اطلاع دهند البته هر وزارتخانه باید پرسش نامه خاصی برای این کار تنظیم نماید و در ضمن پرسشها در باب آن قسمتها که بیشتر مورد حاجت و نظر خود میدانند زیاده‌تر اصرار بورزد. جوابهائی که باین قبیل پرسشها میرسد باید در يك اداره مرکزی جمع آید و عدّه‌ای مأمور مطلع و دانشمند که بسبب کارهای فرنگی در این قبیل موضوعها آشنا باشد آنها را طبقه بندی کنند و از روی آنها بترتیب صحیح الفبائی يك فرهنگ جغرافیائی از این اعلام ترتیب دهند و هر چند سال بچند سال از روی جوابهائی تازه‌ای که بآن پرسشها میرسد در آن تجدید نظر کنند.

۲ - تهیه مقدمات يك نقشه دقیق و مفصل از ایران با هر مقدار خرج و در هر مدت که برای این کار لازم باشد.

البته با اوضاع حاضر و نظر بوسعت مملکت و فراهم نبودن وسایل لازمه نمیتوان توقع داشت که این کار با ترتیب صحیح و با رعایت اصول « مثلث بندی » در فاصله بالنسبه کم بدست نقشه برداران ایرانی انجام شود اما تنها باین بهانه که عملی شدن کل کار موانع و اشکالاتی درپیش دارد نباید از تهیه جزء جزء آن خودداری کرد. و ادا شدن

مهندسين شهرداريها و شاگردان مدارس فني و نقشه برداري را بتهيئه نقشه هاي كوچك از بعضي بلاد و نواحى و استخدام يك مهندس متخصص نقشه برداري از خارج براي عملي كردن رسم نقشه كلّ کشور مطابق اصول صحيح علمي از لوازم اجرائى اين طرح است و پيش از اين كار دولت ميتواند نقشه كلّ کشور را بوسيله استخدام طياره بسرعت بردارد و نقشه هاي گنگي را كه باين طريق حاصل ميشود بدست متخصصين و فضلاى كردان زبان دار و مفهوم سازد. في الواقع ننگي از اين بالاتر نيست كه شهر بزرگي مثل طهران كه از جهت وسعت و جمعيت يكي از مهمترين بلاد آسيای غربى است و ما بين قاهره و بمبئى شهرى بآن وسعت و جمعيت نيست يك نقشه صحيح و حسابى نداشته و شهردارى آن سالى مليونها پول بيمصرف دور ميريزد يا بچيب دزدان و مختلسين فرو ميكند اين كار اساسى را انجام ندهد!

۳ - تشكيل يك انجمن جغرافيايى از يك عده مطلعين در طهران با شعباتى در مراکز ولايات براي جمع آوري اطلاعات جغرافيايى از هر قبيل و نشر رسالات و كتيبى در خصوص جنبه هاي مختلف جغرافيايى ايران .
در اين كار يعنى نشر رسالات و كتب جغرافيايى راجع بايران البته ابتدا بايد يا بشكل تحقيق در كليۀ مسائل جغرافيايى يك نقطه يا يك ناحيه معين و محدود باشد ۱ يا بشكل تحقيق در خصوص يك مسأله از مسائل جغرافيايى مثلاً غذا يا لباس يا مسكن يا وضع اجتماعى زندگاني يا زبان يا درجه معيشت يا طرق ارتباطيه و غير ها تا پس از آنكه چندين صد نوشته كتاب از اين قبيل بشكل رساله مفرده ۲ بدست آمد مآخذ و اسناد كافي براي كساني كه بخواهند در باب كليات جغرافيايى سراسر ايران اظهار نظرى كنند و كتاب جامعى در اين باب ترتيب دهند فراهم باشد .
۴ - كارديگرى كه در اين زمينه بايد بشود جمع آوري كليۀ سفرنامه ها و مقالات و نقشه ها و تحقيقات سابق و لاحق مسافرين و سياحان خارجى است كه بايران آمده و هر

Géographie régionale - ۱

Monographie - ۲

کدام بیک نظری در يك قسمت از کشور ما گردیده و معلومات نفیسی را که گرد آورده منتشر ساخته‌اند. این معلومات در بسیاری موارد میتواند هادی ما در تکمیل کاری که منظور است محسوب شود. ضمناً محققین ایرانی میتوانند نواقص آنها را رفع و اشتباهات و عیوب آنها را اصلاح کنند و اگر غرض و مرضی در آنها بنظر میرسد که نشر آنها در خارج بحیثیت ما بر میخورد یا با حقیقت توافق ندارد در ازاله آن شبهات بکوشند.

۵- یکی از بهترین وسایل توسعه معرفت مردم نسبت بجغرافیای کشور و معلوم ساختن مجهولاتی که در اینراه باقیست ترتیب گردشهای جغرافیائی و فرستادن هیأت‌های است بنقاط دور دست و صعب الوصول بمنظور تحقیقات محلی. این هیأتها باید بر اهنمائی و سرپرستی یکی دو تن متخصص جغرافیای طبیعی و انسانی و وسایل ساده نقشه برداری و تحقیقات علمی همراه باشند و البته محصلین که مقدمات علمی کار را فراهم دارند اگر با استادان خود باین مأموریتها بروند شایسته تر خواهند بود حتی اگر استادان محصلینی را که در زیر دستشان تحصیل جغرافیا میکنند مخصوصاً محصلین اهل ولایات را پس از یاد دادن روش عملی کار مکلف کنند که در ایام تعطیل و فراغت هر يك قسمتی محدود و معین از جغرافیای ولایات مسکونی خود یا نقطه‌ای را که بآنجا سفر میکنند بانظر علمی دقیق بنویسند و بشکل تکلیف با استاد تحویل دهند و او پس از ملاحظه و وارد کردن تکمیلات لازم در آن آنها منتشر کند خواهید دید که پس از مدتی از همین راه يك مقدار زیاد معلومات جغرافیائی راجع بایران فراهم می‌آید که هر قدر هم جزئی و ناتمام باشد باز میتواند مبنائی برای کارهای کلی تر و کاملتر در آینده بشمار آید.

ما در سرمقاله شماره اول از سال اول یادگار توجه مخصوص خوانندگان گرامی خود را بموضوع جغرافیای ایران جلب کردیم و از هموطنان دور و نزدیک در این باب استمداد نمودیم و چون ممکن است که درخواست ما در این باب بگوش عده‌ای نرسیده یا فراموششان شده باشد بار دیگر عین آنچه را آنوقت در این خصوص نوشته‌ایم عیناً در اینجا نقل میکنیم و آن اینست:

«کمتر کسی است از مردم ایران که اوضاع کنونی مملکت خود را چنانکه باید از لحاظ جغرافیائی بشناسد، ساکنین يك محل غالباً از احوال مردم مجاور خود بیخبرند و

اهل پایتخت درست نمیدانند که فلان محل در کجاست و سکنه آن چگونه زندگی میکنند بچه نژاد و اصلی متعلقند، دین و زبان ایشان چیست، یقین است که اکثر اهل ایران مگر بندرت از حال ساکنین جزایر و سواحل خلیج فارس هیچگونه اطلاعی ندارند و کمتر کسی است که بداند در گوه گیلویه و ممسنی یا در بلوچستان یا در پشت کوه یا اطراف دشت موغان اوضاع و احوال بر چه منوال است، نه کتابی در این بابها در دسترس مردم است نه دولت بقدر کافی بر این اوضاع و احوال اطلاع دارد تا عامه را از آنها بیاباگاهاند.

«بهمین علت غرض نویسندگان مجله یادگار اینست که مخصوصاً در شناساندن ایران حالیه بایرانیان و بیگانگان سعی کنند و در این راه بیش از همه از اهل محل استمداد میجویند. هر کس راجع بمحل اقامت یا حوزه مأموریت خود اطلاعاتی جغرافیائی بما بدهد بشرط آنکه حتی المقدور بدقت و صحت مقرون و از گزافه گوئی و نقل قولهای بی اساس دور باشد با کمال امتنان نوشته او را چاپ میکنیم. اگر این قبیل نوشتهها با عکس و نقشه همراه باشد بیشتر مورد استفاده است».

بدبختانه غیر از دو سه مقاله بسیار نفیس از آقای مهندس جهانگیر قائم مقامی و آقای مهندس محمدعلی مخبر که در شماره های سال گذشته و امسال یادگار بطبع رسیده دیگر از کسی اطلاعی نرسید، این است که ما بلر دیگر استدعا و استمداد خود را در این خصوص تجدید میکنیم تا حالیه که دولت در فکر این قبیل کارهای اساسی نیست و نشانه ای نیز دیده نمیشود که باین زودیها بمقدماتی ترین مراحل این امر ضروری از آن جانب اقدامی شود بهمت ایشان آنچه مقدور باشد در این راه سعی پیوسته آید و مطالب و معلومات جغرافیائی راجع بایران - ولو ناقص و جزئی باشد - در يك محل جمع و در دسترس طالبان گذاشته شود و برای آیندگان که خواه نخواه باین موضوع هم مثل هر موضوع اساسی و حیاتی دیگر توجه خواهند کرد جای پائی تهیه شده باشد. صفحات مجله یادگار بانهایت امتنان و افتخار برای این کار مهیاست.

Monographic

تحقیقات ادبی

قصیده چون و چرا

بقلم آقای مجتبی مینوی

مقاله ذیل را دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی از لندن برای درج در مجله یادگار فرستاده اند خوانندگان گرامی از مطالعه آن هم بوجود یکی از شعرای فارسی زبان بی خواهند برد و هم از قراءت یکی از قصاید حکیمانه او که حکیم و شاعر فارسی زبان دیگری یعنی ناصر خسرو بر آن جوابی نوشته متمتع خواهند شد .

ما در اینجا از فرصت استفاده کرده از آقای مینوی که این ارمغان گرانبها را برای خوانندگان یادگار فرستاده اند صمیمانه تشکر میکنیم و برای مزید فایده یاد آور میشویم که ذکر قائل این قصیده را ظهیرالدین ابوالحسن بیهقی نیز اجمالاً در کتاب تنمۃ صوان الحکمه (ص ۱۳۲ از متن عربی چاپ لاهور) آورده و ترجمه عین عبارت او در این باب چنین است ،

« حکیم ابی الهیثم البوزجانی ، من از او در حکمت جز قصیده ای فارسی که آنرا محمد سرخ نیشابوری شرح کرده اثری ندیدم و این ابوالهیثم در میان عوام حکما شهرتی دارد لیکن از او تصنیفی یا کلامی که از آن بتوان مرتبه او را در حکمت شناخت بدست من نیفتاده . »

چنانکه ملاحظه میفرمائید بیهقی او را (بوزجانی) نوشته در صورتیکه در نسخه جامع الحکمتین ایاصوفیا این نسبت (جرجانی) است - چون نسخه ایاصوفیا غلط بسیار دارد محتمل است که ناسخ ندانسته بوزجانی را بر جانی تحریف کرده باشد . (یادگار)

حکمت و فلسفه و علم از چون و چرای بشر حاصل شده است . در رساله بیست و دوم از رسائل اخوان الصفا ، در محاکمه بین انسان و حیوان ، طوطی میگوید ما حیوانات بآنچه خدا داده است راضی و نسبت باحکام او خاضع هستیم - از ما « برای چه و چطور و چرا » درکارهای او شنیده نمیشود (ص ۲۲۰ ترجمه آقای مستوفی) - جواب ما باو اینست که بهمین جهتست که حیوان مانده اید .

در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری ممالک اسلامی ، و از آن جمله ایران ، مرکز علم و فلسفه و حکمت و هنر و معرفت شده بود . علاوه بر آنکه کتب فلسفه و حکمت بنشر نوشته میشد در شعر نیز فلسفه و حکمت راه یافته بود ، و عده ای از

شعرای نامی ما حکیم و فیلسوف نیز بوده‌اند. حکمائی نیز بوده‌اند که شعر و نظم را وسیله بیان مقاصد فلسفی خود قرار داده‌اند، مثل ناصر خسرو.

در قرن چهارم هجری طبیبی از اهل گرگان معروف بنخواجه ابوالهیثم احمد ابن الحسن قصیده‌ای گفته بود که هشتاد و دو بیت بود، و تمام آن چون و چرای فلسفی بود. این قصیده که عنقریب بنظر خوانندگان میرسد جز حکمت منظوم و سؤالات منظوم چیزی نیست، ولی گاه گاهی خیالات شاعرانه لطیف نیز در آن آمده است مثل این دو بیت که بسیار بلند است:

شکار شیر گوزنست و آن یوز آهو و مرد بخرد را علم و حکمتست شکار
که مرد علم بگور اندرون نه مرده بود و مرد جهل ابر تخت بر بود مردار

امیر الشعراء معزی نیز قصیده‌ای دارد که نیمی از آن حکمت و توحید است و نوزده بیت از ابتدای آن بصورت چون و چراست (ص ۳۳۶ تا ۳۳۷ چاپ استادی آقای اقبال) - و مطلع آن اینست:

چه گوئی اندرین چرخ مدور کزو تا بد همی مهر منور

ولی این قصیده معزی واقعاً شعر است نه حکمت منظوم.

قصیده ابوالهیثم جرجانی ظاهراً شهرت و رواج زیادی حاصل کرده بود، و طالبین فلسفه و حکمت آن را از بر میکردند. در سال ۴۶۲ (چهار صد و شصت و دو) که ناصر خسرو در یمگان بود امیر بدخشان آن قصیده را از حفظ نوشته نزد ناصر خسرو فرستاد و ازو خواهش کرد که سؤالات ابوالهیثم را جواب گوید. در این قصیده نود و یک سؤال فلسفی و منطقی و طبیعی و نجومی و دینی و تأویلی طرح شده بود، و از جوابی که ناصر خسرو بآنها داده است دو تحریر یا روایت موجود است، روایت مختصر را بنده سابقاً در آخر دیوان ناصر خسرو که در طهران بطبع رسید منتشر کرده‌ام و علاوه بر نسخه خطی قدیمی که در کتابخانه آقای ملک در طهران موجود است نسخه دیگری هم بنده در کتابخانه بادلیان در اکسفرد پیدا کرده و از آن سواد برداشته‌ام. اما روایت منصلتری از آن نیز موجود است موسوم به «جامع الحکمتین» که نسخه‌ای از آن در

کتابخانه ایاصوفیه در استانبول مضبوطست و من عکسی از آن تحصیل کرده‌ام تا تصحیح و نشر آن پردازم. این کتاب دارای مطالب بسیار مهم است و انتشار آن از واجباتست. معلوم نیست که ناصر خسرو آیا بدو جامع‌الحکمتین را تحریر کرده بوده و سپس روایت مختصرتر را از آن استخراج کرده است، و یا ابتدا جوابی مختصر داده بوده و بعد بتفصیل مطلب پرداخته است. میتوان حدس زد که شق اول صحیح است، و در این صورت شاید بعدها دیگری این خلاصه را از آن استخراج کرده باشد.

از اصل قصیده ابوالهیثم جرجانی در روایت ملخص فقط سه بیت نقل شده است ولی در رساله جامع‌الحکمتین تمامی قصیده را دوبار نقل کرده است: مرتبه اول در صدر کتاب آن را بالتمام یکجا آورده، و مرتبه دوم در متن کتاب ابیات و قطعات آن را بتفاریق آورده و بتشریح و حل مسائل آن پرداخته.

کاتب نسخه ظاهراً ترك بوده و گویا هیچ کلمه‌ای را نمیتوانسته است درست بخواند و سطری نیست که دارای چند غلط نباشد. من از مقایسه قصیده با ابیاتی که مرتبه دوم نقل شده، و از مذاقه در تشریح و توضیح و جواب ناصر خسرو، موفق برفع بسیاری از اغلاط گردیده، و قصیده را بصورتی که می بینید تصحیح کرده‌ام، ولی هنوز در قراءت بعضی از کلمات و مصارح شك دارم.

ناصر خسرو میگوید که اندرسال چهارصد و شصت و دوم از تاریخ هجرت امیر بدخشان که معروفست بعین الدوله ابوالمعالی علی بن الاسد بن الحارث، قصیده‌ای را که خواجه ابوالهیثم احمد بن الحسن الجرجانی رحمه الله گفته است و اندرو سؤالهای بسیار کرده است نزدیک من فرستاد، و بخط خویش اندر آخر آن نسخه نبشته بود که «این را از حفظ خویش نبشتم» و از من اندرخواست تا سؤالاتی که اندر آن قصیده است بنام او حل کرده شود، و نخست این قصیده را کز خاطر این ملکزاده یاقیم ثابت (ظ: ثبت) کنیم.

قال الشيخ احمد (بن) الحسن الجرجاني

یکیست صورت هر نوع و نیست زینت گذار

چرا که هیأت هر صورتی بود بسیار ؟

ز بهر چیست که جوهر یکی و نه عرض است

به ده نشد ، نه به هشتش بود نیز قرار ؟

چرا هفت و دوازده است امام بنام (کذا)

و امهات ، بگفتار و اتفاق ، چهار ؟ (۳)

چرا که بخش موالید از سه بر نگذشت ؟

چه چیزکان يك مایه ست و بیشمار نگار ؟

چرا چو تن ز غذا پر شود ننگجد نیز

الم رسدش گر افزون کنی تو از مقدار ؟

و گوهری دگر اینجا که پر نگرده هیچ

نه از نُبی و نه از دانش و نه از اشعار (۶)

چه چیز آن و ، چه چیز این و ، از پی چه چنین

چه چیز آن که بدین هر دو بر بود سالار ؟

نشان آنکه بغایب بود ز شاهد چیز

دلیل گیرد و دارد بعاقبت دیدار

ب ۳ - مصراع اول درست نیست . این بیت فقط در موضع اول آمده است و جواب آن از نسخه ما ساقطست . قدر مسلم اینکه اینجا بحث از سیارات سبع و بروج دوازده گانه است و بجای امام باید (آبا) خوانده شود . یعنی آباء علوی - مثلاً: (چرا ۰۰۰ هفت و دوازده است آبا) .

و هفت نور بتابد چنانک هر يك را
(۸۱) ازو پذیرد باندازه لطافت نار (۹)

نخست دهر، چه چیز است دهر و حق و سرور
(۹۷) و باز برهان، آنکه حیات روز گذار؟

کمال و غیبت و، این از همه شریفتر است
(۱۰۰) که چاره باشد آنجا کجا نیاید چار

اگر طبیعت کلی باولیت حال
(۱۰۲) مرا بگویی دانم که هستی از ابرار (۱۲)

مثالش و صفتش هر دو باز گوی مرا
(۱۰۳) که دوستتر سوی من صد ره این ز موسیقار

فرشته و پری و دیو را بدانستم
(۱۰۴) که هست و، نیز بیاید بهست بر تکرار

ز ما و کیف بگوی و برسم برهان گوی
(۱۰۶) گر آمدست برون این سخت از استار (۱۵)

یکی کدام که بسیاری اندرو موجود؟
(۱۰۷) یکی بمحض چرا گفت خالق جبار؟

یکی که نه تضعیفش روا و نه تنصیف
(۱۰۸) فزون نگیرد و تقصانی ز روی شمار

ب ۹ - در مصراع اول ظاهراً (هر يك زان) باید خواند • ب ۱۱ - در مصراع اول
کلمه غیبت محل تأمل است • در مصراع دوم شاید درست این باشد (که چاره یابد آنجا کجا نباشد چار) •

باضطراب و بتقریب يك، نه بر تحقیق،
چگونه باید دانستن اینچنین اخبار؟ (۱۸)

کدام جنس نه نوع و، کدام نوع نه جنس؟
کدام جنس یکی یا دو نوع دیگر بار؟

چه بود عالم وقتی همه سعادت بود،
و هر دو نحس فرو نیستاده بود از کار؟

کنون جهان همه نحس است و هر دو سعد بجای
همان طلوع و غروب و همان مسیر و مدار (۲۱)

و باز فردا چون دی بود، چنین خبر است
از انبیا و حکیمان و ذمیان هموار

چه چیز دی و، چه امروز، باز فردا چیست،
از آنچه ز چه روی و، از اینچنین ز چه کار؟

شکستن سُرْب الماس و سنگ آهن کش،
چه علتست مر این هر دورا چنین کردار؟ (۲۴)

و دفع کردن یا قوت مر و با را چیست؟
ز مرّد از چه همی بر کند دو دیده مار؟

ب ۱۸ - در مصراع دوم بجای «باضطراب» ظاهراً باید «باضطرار» خوانده شود، و مراد اینکه این واحد، واحد حقیقی نیست، بلکه بر حسب ضرورت و برای تقریب باوهم بوجود آن قائل شده ایم.

ب ۲۰ - مصراع دوم را در موضع اول چنین آورده: «و هر دو نحس و فروایستاده بود از کار» و این ظاهراً غلطست.
ب ۲۲ - (ذمیان) یعنی جهودان و ترسایان و سایر اهل کتاب.

- پلنگ اگر بگذرد مرد را ز بهر چه موش
بجلیها بر میزد ز بام و از دیوار ؟
- بشهر اهواز از تب کسی جدا نبود
ببت اندر غمگین ندید کس دیار (۲۷)
- بطبع نیست ، چه خاصیت است گویند این ،
چه اصل گفت بخاصیت اندرون هشیار ؟
- میان نطق و میان کلام و قول چه فرق
که پارسی یکی و معنی اندرو بسیار ؟
- ازل همیشه و دیمومت و خلود و ابد ،
میان هر يك چون فرق کرد زیرك سار ؟ (۳۰)
- سخن چرا که چهارست : امر و باز ندا
سدیگرش خبرست و چهارم استخبار ؟
- ز حال هیأت وز خاصه و ز رسم و ز حد
خبر چه داری و چه شنیده‌ای ؟ بگوی و بیار ؟
- همه جهان خود را با « منی » مضاف کنند
ا بر چه اوقند این (من) ؟ بگوی وریش مخار ؟ (۳۳)

ب ۲۸ - مصرع اول بصورت سؤال نیست : میگوید این بر حسب طبیعت نیست : زیرا که میگویند که این خاصیت است .

ب ۳۰ - زیرك سار بمعنی باهوش و دانا ، در این بیت معزی نیز آمده است . تا که بشناسد زچوگان مرد حکمت گوی گوی و مولوی نیز در مثنوی گوید :

ترجمان فکرت و اسرار من

طوطی من مرغ زیرك سار من

- تنست یا جان یا عقل یا روان که منست ؟
 و یا چو خاطر شده اسب بود مرد سوار ؟
 غلط شمرد کسی کو چنین گمانی برد
 بسا سوار که بستن نداند او شلوار
 بسا کسا که همی « من » شمارد او خود را
 بذره ای نگراید که بر کشتی بیچار (۳۶)
- کسوف شمس بجرم قمر بود بیقین
 قمر چو علوی و نورانی ، از چه گشت چو قار ؟
 چرا که نور فرو نگذرد ز شمس بماء
 چو آبگینه که بیرون گذاشت نور از نار ؟
 هر آینه که مه از آبگینه صافی تر
 چرا که غوص شعاعش همی بود دشوار ؟ (۳۷)
- قوی ترست بهر حال مردم از حیوان
 بحیله بیش و بهر دانشی شعبده وار
 چرا تعهد بایدهش و دایه و تدبیر
 بخوابندش و پدیدارنش برو بکنار ؟ (۳۸)

ب ۳۴ - در مصراع دوم شاعر میبرد آیا این قضیه از قبیل لفظ سوار است که آن را بر
 مجموع مرد و اسبی که مرکوب اوست اطلاق میکنند . حدس میزنم که اصل چنین بوده : « و یا
 چو لفظ سوار اسب بود و مرد سوار - ولی این حدس آقای دکتر صدیقی را هم ذکر میکنم : و
 یا چو خلط شده اسب بود و مرد سوار .
 ب ۴۰ - مصراع دوم در هر دو موضع همین طور ضبط شده : ولی محتملست که « مشعبدوار »
 درست باشد .

سباع و مرغ و دده زو بسی ضعیفترند
بکسب خویش بکوشد بخورد و بختار (۴۲)

اگر بخواهم از تو دلیل بر ابداع
چه آوری که عیانم بدو کنی اخبار ؟

چه چیز بود، نه از چیز، چون نمایی چیز
چگونه دانی کرد آشکاره این اسرار ؟

روا بود که یکی مرد آفرید اینزد
و هم ز تنش یکی جفت کرد آنده خوار (۴۵)

یس از میان شان نسل آفرید و فرزندان
نییرگان فراوان و بی شمار تبار ؟

اگر تو منکرشی، سوره النساست دلیل
که آفرید یکی و ازو هزار هزار

وگر مقرر شوی، شخص پیش و از پس نوع
چگونه شاید بودن؟ خرد بدین بگمار (۴۸)

نخست جنس، پس آنگاه نوع و، از پس شخص
طریق حکمت آن، بی جدال و بی پیکار

یکی سؤال که قایم شدست چون شطرنج
زبس که هر کس جست اندرین سخن بازار :

ب ۵۰ - قایم شدن شطرنج و قبست که هیچ يك از دو حریف تواند غالب شود، و این حال را در اصطلاح این زمان پات شدن گویند .

که عقل برتر یا علم ، فضل ازین دو کراست ؟

بدین دو رو بشنودم فضول صد خروار (۵۱)

چگونه داند علم آن کسی که نامختست ؟

درو دگر نکند کار جز بدست افزار

کسی که ذلّ نه بر داشتست از تعلیم

یعزّ علم نباشد بیش دست گزار

چو حدّ عقل ندانند و حدّ علم که چیست

سخن گزاره بگویند ، شرم نی و نه عار (۵۴)

ز علم باری بر علم خود قیاس آرند

شدند لاجرم از راه راستی بیزار

میان مُدرک و ادراک فرق باید کرد

اگر شدست کس از خواب غافل بیدار

روا بود که نخست آسمان پدید آمد

که او قوی تر و آنکه زمین و کوه و بحار (۵۷)

و یا نخست زمین بود کوست مرکز دور

و دایره نبود جز بنقطه پرگار ؟

پس ارچه چنین شمری چون بایستاد زمین

و گرد گردش خالی ز دائره دوّار ؟

- ز دائره که تواند نمود پیش و ز پس ؟
- ز مرغ و خایه نیاید سخن مگر که نزار (۶۰)
- وجود کلّ روا هست و جزو او معدوم ؟
- اگر رواست ابا حجتی بمن بسپار
- وگر رواست نه ، پس جنس باید آنگه نوع
- و شخص از پس هر دو بکرده راست چو تار
- چرا کواکب را اول از زحل گفتند ؟
- بطبع آتش از بهر چیست تخم بهار ؟ (۶۳)
- چرا که خانه خورشید شیر و خانه ماه
- ز برج سرطان کردند استوار حصار ؟
- چرا که خانه این هر دوان یکان بس بود
- و دیگران را خانه دو ، از یمین و یسار ؟
- ازین کواکب دو نحس محض چون و دوسعد
- سه مانده آنگه از نحس و سعدشان آثار ؟ (۶۶)
- چرا پسر که بزاید زبرش باشد روی
- و دختران را باشد قفا بسوی زهار ؟
- چرا که تری بر آب بر پدید ترست
- بدو کنند همه چیز خشک را آغار ؟

ب ۶۰ - مصراع موم اشاره است بسؤال معروف که : کدام يك اول بوجد آمد : مرغ یا تخم مرغ . شاعر میگوید نمیتوان تعیین کرد که در دایره کدام نقطه مقدم بود و کدام مؤخر .

ب ۶۳ - در مصراع دوم مراد از (تخم مرغ) برج حمل است که ابتدای بهار است .

هوا ز روی حقیقت از آب تر ترست
 ز روی طبع بتری هوا شدست . مشار (۶۹)
 سخن دراز شد این جایگه فرو هشتم
 گران شد و شکهانم من از گرانی بار
 سؤال کردم ، قصدم ازین تعنت نیست
 ز بهر فایده آوردم این بزرگ آثار
 جواب خواهم کردن بنظم اگر نه بود
 چنین که هست گرفته مکان خرما خار (۷۲)
 وگر بنظم نگویم ، بشر و بتشجیر
 چنان که بخرد میوه چند از آن اشجار
 سخن بجهت گویم پس آنکه از برهان
 رداش سازم یکی و ، از دلیل ازار
 بجوی و بنویس ، آنکه بخوان و باز پرس
 پیش بیاموز آنکه بدان و بر دل کار (۷۵)
 شکار شیر گوزنست و ، آن یوز آهو
 و مرد بخرد را علم و حکمتست شکار

ب ۷۰ - شکهان از شکوهیدن میاید که یمناک بودن باشد .

ب ۷۳ - مصراع دوم در اصل چنین است : « عنان که نخرد میوه چند از آن اشجار » و چون

فقط در موضع اول آمده است ناچار آن را بجدس و قیاس تصحیح کردم .

که مرد علم بگور اندرون نه مرده بود
 و مرد جهل ابر تخت بر بُود مردار
 و گر جوابش گویند شاد باشم سخت
 کسی که باشد برهان نمای و دعوی دار (۷۸)
 نگوید آنکه نیاموختست و اصلش نیست
 سخن نیارد سخته بوزن و بمعیار
 آیا مقدر تقدیر و مبدع الأشیاء
 بحق حرمت و آزم احمد مختار
 که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبند
 ز چنگ محنت برهانمان ایا غفار (۱)
 و هر که بد کند او با کسی که بد نکند
 بلغتش کن یا رب ، و زو بر آر دمار



ب ۷۷ - بجای مرد علم در هر دو موضع (مرد عالم) آمده است ؛ و بجای مرد جهل در موضع
 دوم (مرد جاهل) . در مصرع دوم ، خواه جهل و خواه جاهل ، عیبی در وزن پیدا نرد . اشکال
 در مصرع اول است که اگر (مرد عالم) بخوانیم از وزن می افتد ، مگر باین صورت ؛ (که مرد
 عالم گور اندرون)

ب ۷۸ - در موضع اول نیامده است .

عشایر خوزستان

بقلم

آقای مهندس جهانگیر قائم مقامی

طوایف میان آب^۱

۴ -

۲ - طایفه عبدالخان

(۱) این طایفه اصلاً از ایل بزرگ بنی لام ساکن عمارة عراق بوده‌اند و در حدود ۹۰ سال پیش بایران کوچ کرده‌اند. خانواده معروف عبدالخان از خانواده های محترم و جلیل بنی لام و خانواده شیوخ میباشند. عناصر اصلی این خانواده از شش تیره تشکیل میشود:

۱ - نصیری

۲ - بلاسم که خود از سه جزء کوچکتر مرکب میشود:

اول - بیت عبدالعالی دوم ، بیت جنیدل سوم ، بیت مذکور

۳ - رحمان ۴ طعان ۵ - معلی ۶ - خمیس

شرح طایفه عبدالخان هنگامی که کلیه عشایر این طایفه در عراق جزو بنی لام بوده‌اند از تیره نصیری بودند و مدتها شیخوخیت طایفه عبدالخان با این تیره بود تا اینکه تیره بلاسم هم قدرتی تحصیل و ادعای ریاست کردند و بر سر سرپرستی طایفه میان این دو تیره اختلافاتی حاصل شد که بالاخره بشکست تیره نصیری منجر گردید. باین مناسبت شیوخ

۱ - رجوع شود بشماره چهارم سال دوم مجله یادگار که قسمت اول این مقاله در آن

درج شده .

عبدالخان با چند عشیره از طایفه تحت سرپرستی شیخ عباس بایران کوچ کردند. امروز شیوخ طایفه عبدالخان ساکن ایران از اولاد این شخص و از تیره نصیری هستند.

کوچ کردن طایفه عبدالخان بخاک ایران موجب کشمکشهایی بین دولتین عثمانی و ایران شد. دولت عثمانی بازگشت آنان را از دولت ایران میخواست و دولت ایران برای برگردانیدن ایشان مأموری بخوزستان فرستاد طایفه عبدالخان که وضع را چنان یافتند بمولی نصرالله رئیس خاندان موالی جویره متوسل شدند.

مولی نصرالله هم بروفق رسوم عرب که چون کسی بایشان پناه برد باید از او حمایت نمایند از طایفه عبدالخان حمایت کرد و حاضر بتسلیم آنان نشد تا آنکه دولت ایران هم از برگردانیدن طایفه مزبور خودداری کرد و طایفه عبدالخان از این تاریخ رسماً در ایران متوطن و تبعه دولت ایران شدند.

شیخ عباس چون در ایران متوطن شد همان اسم اصلی طایفه را بر روی اطرافیان خود گذاشت و عشیره او بنام عبدالخان معروف شدند.

عشایری که با شیخ عباس بایران آمدند بشرح ذیل بودند:

۱ - بنی عقبه که امروز هم جزو عبدالخان هستند.

۲ - شویه « « « « « «

۳ - لویمی، این عشیره بعدها از عبدالخان جدا شده بمنطقه عنافجه رفتند و امروز هم جزو عشایر تابعه عنافجه میباشند.

۴ - الباجی، این عشیره نیز مانند لویمی بعنافجه ملحق شده اند.

۵ - بنی تمیم، این عشیره غیر از بنی تمیمی است که در اصل از طایفه منتفیج عراق بوده و امروز ساکن اراضی نهر هاشم میباشند عشیره بنی تمیم عبدالخان امروز بکلی متفرق هستند.

۶ - سرخه، این عشیره نیز بعدها از عبدالخان منتزع شده در منطقه شوش سکنی کرده اند و از سال ۱۳۱۰ شمسی بیعد دولت آنها را در اراضی ایوان کرخه سلونت داده رفته رفته عشایر و قبایل دیگری هم از عراق آمده و جزو عبدالخان شدند و

امروز طایفه عبدالخان ساکن ایران شامل ۱۱ عشیره است که جمعاً بالغ بر ۴۵ خانوار میشود *

بعد از مرگ شیخ عباس پسرش حسین سرپرست طایفه شد و در زمان اوست که رفته رفته طایفه عبدالخان صاحب قدرت و نفوذی گردید و این قدرت در عظمت در زمان شیخ درچال پسر شیخ حسین بحد اعلای خود رسید و از این موقع است که شیوخ عبدالخان بر عشایر ساکن میان آب تسلطی یافته شیخ المشایخ میان آب شده اند *

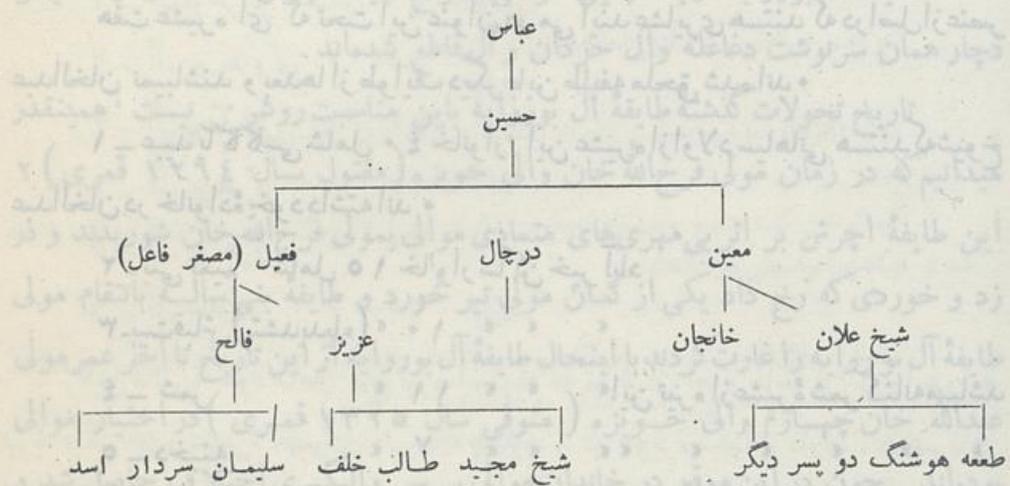
چون شیخ حسین فوت شد طایفه او میان سه پسرش درچال و معین و فعیل تقسیم شد. درچال بر ساحل کرخه در اراضی امروزی خیر آباد قلعه ای بنا کرد که بنام او معروف شد و امروز خرابست، و چون درگذشت عشیره او برادر بطنی اش معین رسید و ازین موقع دو ثلث طایفه سهم معین و یک ثلث دیگر سهم فعیل شد و امروز هم این تقسیم بین اعقاب آنان باقیست *

روی کار بودن معین و فعیل مقارن بود با اعتلای حکومت شیخ خزعل بنی کعب و خزعل که وجود طایفه متنفذ و مقتدری مانند عبدالخان را در منطقه میان آب موافق نیات خود تشخیص نمیداد ب فکر ضعیف کردن آن افتاد. از این تاریخ است که می بینیم عشایر میان آب رفته رفته خود را از تحت نفوذ و سلطه شیخ المشایخ خارج کرده هر یک تحت نظر شیوخ خود مستقلاً اداره میشود و چون عشایر میان آب از اختیار طایفه عبدالخان بیرون رفتند شیخ خزعل سر پرستی میان آب را بشیخ فرحان شیخ طایفه آل کثیر واگذار نمود و تا بر افتادن شیخ خزعل اوضاع بدین منوال بود *

بعد از شیخ معین پسرش علوان و پس از شیخ فعیل پسرش عزیز هر یک سر پرستی عشیره خود را عهده دار شدند ولی در عین حال تحت نظر عمال شیخ خزعل بودند تا اینکه قدرت مرکزی ایران در خوزستان اثبات و مستحکم گردید (۱۳۰۳ شمسی) طایفه عبدالخان هم از زیر سلطه عمال شیخ خزعل بیرون آمد ولی دیگر نتوانست سایر عشایر میان آب را تحت نفوذ خود در آورد با این حال شیخ عبدالخان را شیخ المشایخ مینامند. طایفه عبدالخان هر زمان که وضع امنیت داخلی ایران متزلزل شده مرتکب فتنه ها و آشوبهایی شده و در پاره ای از اغتشاشات منطقه میان آب شرکت داشته اند، آخرین

قنده ای که طایفه عبدالخان در آن شرکت جست قنده تابستان سال ۱۳۲۳ شمسی بود و در این واقعه شیخ علوان و شیخ عزیز از محرکین آشوب بودند پس از رفع غائله شیخ علوان موفق شد خود را تبرئه نماید ولی شیخ عزیز پنج سال زندانی محکوم گردید. امروز شیخ بزرگ طایفه عبدالخان شیخ علوان است و بجای شیخ عزیز هم پسرش مجید عهده دار اداره عشیره میباشد.

شجره شیوخ عبدالخان :



تقسیمات: طایفه عبدالخان مرکب از ۱۱ عشیره است و جمعاً بالغ بر ۴۵۰ خانوار میباشد و از دو قسمت اصلی و الحاقی تشکیل میگردد:

الف - قسمتهای اصلی

اول - نصیری مرکب از ۱۰۰ خانوار ساکن خیر آباد مرکب از چهار تیره:

۱ - بیت فارس شامل ۳۵ خانوار، تیره مخصوص شیوخ امروزی است.

۲ - بیت ارمن شامل ۱۵ خانوار

۳ - بیت طعما « ۱۵ »

۴ - بیت درویش « ۱۰ »

دوم - بنی عقبه شامل ۱۲۰ خانوار و مرکب از چهار تیره ساکن خیر آباد:

۱ - بیت راشد شامل ۴۰ خانوار

- ۲- بیت حیدر « ۳۰ »
 ۳- بیت صیابت « ۲۵ »
 ۴- بیت علی « ۲۵ »
 سوم شویه شامل ۳۰ خانه وار ساکن خیر آباد •
 چهارم- بهادل « ۲۰ » « « « «
 ب- قسمتهای الحاقی یا فرعی

هفت عشیره ای که تحت این عنوان در می آیند عشایری هستند که در اصل از عنصر عبدالخان میباشند و بعدها از طوایف دیگر باین طایفه ملحق شده اند •

۱- عبید یا کاسی شامل ۴۰ خانوار، این عشیره از اولاد سیاهانی هستند که شیوخ عبدالخان در خانواده خود داشته اند •

- ۲- بنی تمیم شامل ۱۵ خانوار ساکن خیر آباد
 ۳- بیت قباش (بتشدیدباء) « ۱۰ » « « «
 ۴- شمر « ۱۱ » « « « « این تیره از عشیره شمر کنانه میباشد
 ۵- دخینه « ۷ » « « « «
 ۶- عطاشنه (بتشدیدطاء) « ۷ » « « « «
 ۷- عبوده « ۳ » « « « «

در حدود ۱۲ خانوار هم متفرقه عبدالخان هستند که هر یکی دو خانوار آن از یک طایفه میباشند .

۳- آل بوروایه

نام این طایفه مأخوذ از نام جدشان روایه است و اصلاً از طوایف عراق تابع طایفه اچرش از اتباع ایل بزرگ سراج و ساکن بدرالرمیض بوده اند .

شیوخ طایفه اچرش با چند عشیره از اتباع خود در حدود ۳۵۰ سال قبل بایران کوچ نموده در طرف موالی حویزه در منطقه ای که امروز در اختیار دو طایفه شرفا و بنی سالا است سکونت یافتند . ولی طایفه آل بوروایه در همان بدرالرمیض باقی مانده و تا

۱۵۰ سال پیش هم در عراق بودند تا اینکه در آن تاریخ بمناسبت تحمیلات شیوخ سراج و سختی امر معیشت بایران کوچ کردند.

تاریخ کوچ کردن طایفه آل‌روایه مقارن بوده است با ایام ضعف و بدبختی شیوخ اچرش. در آن ایام اتباع طایفه اچرش مانند دغاغله و آل‌حردان و آل‌قاطع بعلت بی‌مهری موالی نسبت بشیوخ اچرش از اطراف آنها متفرق شده جداگانه دست‌نشانده موالی بودند و موالی هر سال ایشان را در زمینی بزراعت و امیداشتند ۱.

طایفه آل‌بورویه در یک چنین موقعی بسراخ طایفه اچرش آمده‌اند و آنها نیز دچار همان سرنوشت دغاغله و آل‌حردان و آل‌قاطع شده‌اند.

تاریخ تحولات گذشته طایفه آل‌بورویه باین مناسبت روشن نیست، همینقدر میدانیم که در زمان مولی فرج‌الله خان والی حویزه (مقتول بسال ۱۲۶۴ قمری) ۲ این طایفه اچرش بر اثر بی‌مهری‌های متمادی موالی بمولی فرج‌الله خان شوریدند و در زد و خوردی که رخ داد یکی از کسان مولی تیر خورد و طایفه بنی‌ساله بانتقام مولی طایفه آل‌بورویه را غارت کردند با اینحال طایفه آل‌بورویه از این تاریخ تا آخر عمر مولی عبدالله خان چهارم والی حویزه (متوفی سال ۱۳۲۵ قمری) در اختیار موالی بوده‌اند. چون در این موقع در خاندان موالی بر سر والیگیری اختلاف حاصل شد و این اختلافات بزبان طوایف تابعه آنها می‌بود طایفه آل‌بورویه خود را از معرکه اختلافات و دسته‌بندی‌های موالی کنار کشیدند خرابی سه‌کرخه نیز یکی دیگر از علل و اسبابی بود که طایفه مذکور را و امیداشت از آن منطقه کوچ نمایند.

در این موقع است که طایفه آل‌بورویه بمیان آب‌کوچ کرده‌اند و اکنون در غربه میان آب سکونت دارند.

شیوخ این طایفه در ابتدا از عشیره آل‌بو‌عزیز بوده‌اند و محارب فرزند فنجان از آن عشیره امروز باقیست ولی در حدود سی‌سالست که خضیر نامی از عشیره آل‌بو‌بدوی

۱ - شرح این طوایف مربوط بمبحث طوایف دشت میشان است و در جای خود مفصلاً از آنها صحبت خواهد شد.

۲ - راجع بخاندان موالی بکتاب مشعشان تألیف آقای کسروی و مقاله آینده نگارنده تحت عنوان «ذیل کتاب مشعشان» رجوع شود.

دعوی شیخی نمود و امروز پسر او عمیر (مصغر عامر) نیز همان دعوی را دارد و عمیر چون مردی لایق و زیرک است توانسته حکم سرپرستی طایفه را از دولت بگیرد و اینک سرپرست طایفه آل بوروایه که از جانب دولت تعیین شده اوست ولی نفوذ و قدرت محارب و پدر پیرش فنجان در عشیره بیش از نفوذ عمیر است.

تقسیمات: طایفه آل بوروایه از شش عشیره تشکیل میشود و جمعاً بالغ بر ۲۵۰ خانوارند:

- ۱- آل بو عزیز شامل ۵۰ خانوار
- ۲- آل بو بدوی » ۴۵ »
- ۳- آل بو فیاض » ۳۰ »
- ۴- آل بو عزیر » ۲۵ »
- ۵- آل بو عروه » ۲۰ »
- ۶- آل حلاف » ۶۰ »

این عشیره خود شامل پنج تیره است که دو تیره آن جزو طایفه آن بوروایه و سه تیره دیگر جزو عشیره حمودی بنی سالد هستند و در حوزة سکونت دارند. دو تیره ای که تابع آل بوروایه میباشد بشرح ذیلند:

- اول- بیت مهدی شامل ۴۰ خانوار
 - دوم- بیت نجر » ۲۰ »
- و در حدود ۲۰ خانوار هم متفرقه در آل بوروایه هستند.

۴- سادات

از این طایفه در ضمن شرح سادات خوزستان یکجا و مبسوطاً خواهیم سخن راند بنابراین عجالاً از شرح آن صرف نظر میکنیم.

- ۱- سه تیره آل حلاف تابع حمودی چنین اند:
 - اول- آل بکر ۳۰ خانوار
 - دوم- رباط ۲۵ »
 - سوم- بیت اچیرش ۱۵ »

نسخ خطی

نقل از کتاب شاهد صادق

(بقیه از شماره قبل)

۶۹۲

ابراهیم عبقلانی و مسکین اسکندرانی درگذشتند

۶۹۳

ملک اشرف صاحب مصر و شام درگذشت و ملک ناصر قلاون حاکم گشت.

۶۹۴

کیخاتو خان کشته شد و بایدو خان بحکومت نشست و در او اواخر سال بقتل رسید و غازان خان پادشاه شد و عزالدین واسطی درگذشت.

۶۹۵

سلطان جلال الدین خلج در حدود کره بدست دامادش علاءالدین بقتل رسید و علاءالدین بسطنت دهلی رسید و عثمان ساوجی و مجد همگر درگذشتند.

۶۹۶

یاقوت بن عبد الله مستعصمی خطاط درگذشت و امیر نوروز بقتل رسید.

۶۹۷

قتلق خواجه بن دواخان با دویست هزار سوار قصد هند کرد علاءالدین خلجی با او رزم کرد و ظفر یافت و صدر جهان زنجانی وزیر غازان بقتل رسید.

۶۹۸

صدرالدین بلغاری و منهاج سراج جوزجانی درگذشتند.

۶۹۹

کیقباد سلجوقی بفرمان غازان بقتل رسید و دولت سلاجقه روم سیری گشت و شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی و ابو محمد مرجانی درگذشتند.

۷۰۰

قیدو خان و دواخان با سپاه تیمور قآن که هزار هزار سوار بودند رزم کردند و ظفر یافتند و شیخ تاج الدین ابراهیم معروف بشیخ زاهد کیلانی و نورالدین عبدالرحمن کسرقی و ابوالرضاء رتن هندی و پورهای جامی درگذشتند.

۷۰۱

حافظ الدین عبدالرحمن نسفی درگذشت.

۷۰۲

قیدوخان درگذشت و پسرش خسروخان حاکم شد و تیمور قآن نماند وختای قآن پادشاه شد وکلوخان لقب یافت وملك ناصر صاحب مصر و شام با سپاه غازان خان مضاف داده مظفرگشت و تقی الدین رقیق العبد و بدرالدین دمشقی و ابن هارون طائی درگذشتند.

۷۰۳

غازانخان درگذشت و برادرش الجایتو سلطان جانشین گشت و ابراهیم رقی وفات یافت -

۷۰۴

غازی ملك والی پنجاب از امرای علاءالدین خلجی بر سپاه مغول ظفر یافت و تاج الدین عراقی درگذشت -

۷۰۵

شرف الدین دمیاطی و شرف الدین فزازی درگذشتند -

۷۰۶

شاه جهان صاحب کرمان درگذشت و دولت قرا خطائی بکرمان سپری گشت و دوا خان صاحب الوس جغتای وفات یافت و پسرش کنجک خان والی شده مغولستان را از فرزندان قیدو انتزاع نمود و نصیرالدین شیرازی درگذشت -

۷۰۷

کنجک خان بقتل رسید و تالیقو خان پادشاه الوس جغتای شد و شیخ فخرالدین عراقی و شمس الدین عبدالکافی شافعی درگذشتند -

۷۰۸

تالیقو خان کشته شد و ایسن بوفاخان پادشاه شد و عنقریب کچک خان بسلطنت نشست و ابوجعفر نحوی درگذشت -

۷۰۹

امیر مظفر که آل مظفر از ملوک عراق و فارس باو منسوبند حکومت یزد یافت و ملك نایب کافور خواجه سرا معشوق علاءالدین خلجی بفرمان او روی بدکن آورد و بگشود و شیخ شرف الدین یانی پتی و شیخ صدرالدین بن بهاءالدین بن زکریاء مولتانی و تاج الدین شاذلی درگذشتند -

۷۱۰

چکو خان بمرد و ماماتو قآن حاکم شد و ظفرل بعد از پدر در دشت قبیچاق بسلطنت نشست و ملك نایب سیت بند رامیس را مسخر ساخت و قطب الدین علامه شیرازی و کمال الدین حلبی و ابن رفعة شافعی و عبداللطیف مصری درگذشتند -

۷۱۱

شعبان اربلی درگذشت و سعدالدین ساوجی وزیر بقتل رسید -

۷۱۲

بهاءالدین سلطان ولد بن مولوی رومی درگذشت -

۷۳۱

امیر مظفر حاکم یزد درگذشت و پسرش مبارزالدین محمد حکومت مید یافت -

۷۱۴

شیخ سلیمان ترکمانی و همام تبریزی در گذشتند .

۷۱۵

ظهیر الدین مرعشی در گذشت .

۷۱۶

ناصرالدین یضاوی صاحب تفسیر وفات یافت و اولجایتو سلطان درگذشت و پسرش سلطان ابوسعید بهادر خان والی شد سلطان علاء الدین خلجی صاحب دهلی نماند و ملک نایب کافور بر آن دولت استیلا یافت و تمام سلطنت بر شهاب الدین عمر نهاد .

۷۱۷

مبارکشاه خلجی بعد از قتل ملک نایب کافور و خلع شهاب الدین عمر پادشاه شد و سراج الدین مقدسی در گذشت .

۷۱۸

مبارکشاه خلجی معشوق خود خسرو خانرا بتسخیر کرنا ناک فرستاد و خواجه رشیدالدین طیب فرمان ۳ چوپان بقتل رسید .

۷۱۹

فضل الله و صاف درگذشت .

۷۲۰

شیخ محمود شبستری و شرف الدین طویل در گذشتند .

۷۲۱

خسرو خان خداوند خود مبارکشاه را بکشت و خود را خسرو شاه خواند و بعد از شش ماه غازی ملک حاکم پنجاب لشکر بدلهی کشیده او را بکشت و بر تخت نشست و غیاث الدین تغلقشاه لقب یافت و یک خان صاحب ماوراء النهر درگذشت و عنقریب ترمشیرین خان بحکومت نشست و شیخ نجم الدین اصفهانی و تقی الدین همدانی و نزاری قهستانی درگذشتند .

۷۲۲

الغ خان بن تغلقشاه فرمان پدر لشکر بورنگل کشید و ظفر یافت و رضی الدین ابراهیم طبری و صدرالدین حموی در گذشتند .

۷۲۳

وجه الدین عثمان سیاح سنامی و تاج الدین علیشاه وزیر ایران در گذشتند .

۷۲۴

علاء الدین عطار دمشقی در گذشت .

۷۲۵

شیخ نظام الدین اولیاء و امیر خسرو دهلوی و نورالدین یمنی و عزالدین شافعی و سیدرکن الدین استرآبادی در گذشتند و تغلقشاه صاحب هندوستان وفات یافت و بسرش الغ خان بسلطنت رسیده بسلطان تغلق مخاطب گشت و ناصر الدین بغراخان صاحب بنگاله فوت شد و امرای دهلی در بنگاله حکومت یافتند .

۷۲۶

شیخ جمال الدین بن مطهر حلّی شیعی و قطب الدین یونینی و شمس الدین حنبلی درگذشتند.

۷۲۷

امیرچویان سلدوز بفرمان سلطان ابوسعید بهادرخان بقتل رسید و ترمشیرین خان لشکر بهند کشید و از سلطان محمد تغلق باج گرفته باز گشت و سعدالدین قتلخواجه قزوینی درگذشت.

۷۲۸

ترمشیرین خان بقتل رسید و در ا لوس جنتای دوتن پادشاه شدند ایتورخان درچته و چینگشو خان درماوراء النهر.

۷۲۹

طغرل خان صاحب دشت قبچاق فوت شد و پسرش اورنگ خان که الوس اورنگ باومسوبند بحکومت نشست و میرحسینی سادات و شیخ علاءالدین قونوی درگذشتند.

۷۳۰

زین الدین نابلسی و نجم الدین طبری درگذشتند و چنگیزخان صاحب ماوراءالنهر بقتل رسید در آن دیار فتنه و فساد پدید آمد و عنقریب قران سلطان خان بحکومت یافت.

۷۳۱

خواجه حسن دهلوی بدولت آباد درگذشت.

۷۳۲

ملك معزالدین حسین کورت درهرات و غور بحکومت نشست و ملك مؤید عماد الدین اسماعیل ایوبی صاحب حماه درگذشت و از آل ایوب کسی بشام نماند و یاقوت شاذلی و شمس الدین حارثی و برهان الدین جعبری و قطب الدین شمساطی درگذشتند.

۷۳۳

امیر حسین ایلکانی که اول ملوک ایلکانیه است بفرمان سلطان ابو سعید بهادرخان بحکومت روم یافت و شیخ راستگو و بدرالدین حموی معروف باین جماعه درگذشتند.

۷۳۴

جام ترا درسند خروج کرد و بدان مملکت دست یافت و او اول ملوک جامیه است که در آن دیار بحکومت کردند.

۷۳۵

فخرالدین داود بناکتی و عزالدین کاشی و سراج الدین قمری و قطب الدین حلّی درگذشتند.

۷۳۶

سلطان ابوسعید بهادرخان درگذشت و ارباخان بحکومت نشست و با خواجه غیاث الدین رشیدی وزیر بردست موسی خان بقتل رسید و دولت فرزندان هولاکوخان در ایران ضعیف شد و ملك معزالدین حسین کورت خطبه و سکه بنام خود کرد و مسعود شاه اینجو در فارس استقلال یافت و درین سال شیخ

- علاء الدوله سمنانی و کمال الدین عبدالرزاق کاشی درگذشتند .
- ۷۳۷
- طغایمورخان در جرجان بر تخت نشست و عبدالرزاق سربدار خروج کرده بر سبزوار و اسفراین استیلا یافت و او اول ملوک سربدار است و ابن نصح شیرازی و ابن حسام خوافی درگذشتند .
- ۷۳۸
- شیخ اوحدی اصفهانی و ابو حفص دمشقی و ابوبکر قطان درگذشتند .
- ۷۳۹
- ملک فخرالدین سلاح دار قدرخان حا کم بنگاله را بکشت و بنام خود خطبه خواند و او اول ملوک بنگاله است و شمس الدین جزری درگذشت .
- ۷۴۰
- امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن بزرگ و شیخ حسن چویانی مشهور بشیخ حسن کوچک با یکدیگر رزم کردند شیخ حسن کوچک ظفریافت و تبریز بگرفت و لشکر بدیار بکر کشید و قطب الدین یحیی جامی و ابوبکر زنکونی و ربیعی فوشنجی درگذشتند .
- ۷۴۱
- امیر مبارزالدین محمد مظفر کرمان را از قطب الدین نیکروز والی آنجا انتراع نمود و شمس الدین سهروردی درگذشت .
- ۷۴۲
- شهمیر که مدار مملکت کشمیر بود بعد از فوت راجه آنجا بسلطنت نشست و او اول ملوک اسلام است که در کشمیر سلطنت کردند و درین سال حاطب حارثی درگذشت .
- ۷۴۳
- ملک معزالدین حسین کورت با وجیه الدین مسعود سربدار رزم کرد و ظفر یافت و شمس الدین بهنگره در بنگاله بحکومت رسید و وجیه الدین غرجستانی و عبیدالله فرغانی درگذشتند .
- ۷۴۴
- شیخ حسن چویانی فوت شد و برادرش ملک اشرف بحکومت یافت امیر ابواسحق اینجو بر شیراز مستولی گشت و خطبه و سکه بنام خود کرد و تقی الدین سبکی مصری درگذشت .
- ۷۴۵
- مجدالدین فیروز آبادی و شیخ امین الدین کازرونی و نجم الدین معصاری درگذشتند .
- ۷۴۶
- تلقتمورخان در چته مغولستان پادشاه شد و ابوالکارم شافعی درگذشت .
- ۷۴۷
- اورنگ خان حاکم دشت قباچاق درگذشت و سرش جانی ییک خان حاکم شد و امیر قرغن

باقران سلطان خان رزم کرد و او را بکشت و صاحب اختیار ماوراءالنهر گشت و صدرا الشریعه بخاری درگذشت .

۷۴۸

علاء الدین حسن گانگوی بهمنی در گلبرگه بسلطنت نشست و او اول ملوک بهمنیه است که ایشانرا سلاطین گلبرگه و سلاطین بندر نیز گویند .

۷۴۹

نورالدین طواشی و شمس الدین اصفهانی در گذشتند .

۷۵۰

نجم الدین شافعی و صفی الدین بن سرایاه حلی درگذشتند و فخرالدوله حسن باوندی صاحب طبرستان بقتل رسید و دولت باوندیه سپری گشت و افراسیاب چلاوی بر آن دیار دست یافت

۷۵۱

امیر قرعن لشکر بهرات کشید و ملک معزالدین حسین کرت متحصن شد و اطاعت کرد .

۷۵۲

سلطان محمد تغلقشاه درگذشت و سلطان فیروز شاه بن رجب در هندوستان پادشاه گشت .

۷۵۳

امیر اریتا که در روم نایب شیخ حسن ایلیکانی بود درگذشت و اورخان بن عثمان بر آن دیار استیلا یافت و خواجوی کرمانی فوت شد .

۷۵۴

طفا تیمور خان بر دست خواجه یحیی کزایی سر بهدار بقتل رسید و محمد مظفر شیراز را از شیخ ابواسحق اینجو انتزاع نمود و حاجی قوام الدین فارسی درگذشت .

۷۵۵

ابن نصیح کوفی فوت شد .

۷۵۶

قاضی عضدالدین ایچی وفات یافت .

۷۵۷

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی درگذشت و شاه فتح الله صاحب شبانکاره بردست شاه محمود ابن محمد مظفری اسیر و دولت ملوک شبانکاره سپری گشت و امیر شیخ حسن ایلیکانی صاحب عراق عرب و دیار بکر درگذشت و پسرش سلطان اویس جانشین گشت .

۷۵۸

جانی یک خان ازدست قبچاق در رسید ملک اشرف چوپانی را بکشت و باز گشت و مبارزالدین محمد مظفر اصفهان بگشود و شیخ ابواسحق اینجو را بقتل رسانید .

۷۵۹

امیر قرغن بقتل رسید و پسرش امیر عبدالله در ماوراء النهر صاحب اختیار گشت .

۷۶۰

شاه شجاع و شاه محمود پسران امیر مبارزالدین محمد مظفر پدر را بگرفتند و میل کشیدند و شاه شجاع در شیراز و شاه محمود در اصفهان بحکومت نشستند و امیر بیان سلدوز و امرای جغتای امیر عبدالله بن قرغن را بکشتند و در ماوراء النهر فساد خاست و افراسیاب چلاوی بر دست سید قوام الدین مرعشی که اول ملوک مرعشه است از حکام مازندران بقتل رسید .

۷۶۱

تفلق تیمور خان روی ماوراء النهر نهاد و بگرفت و سلطان شهاب الدین کشمیری روی بدلهی آورد و میان او و سلطان فیروز شاه بصلح گذشت و امیر ولی از امرای طغاتی تیمور خان در جرجان خروج کرد و در استرآباد و بسطام و دامغان استیلا یافت .

۷۶۲

سلطان فیروز شاه دهلوی لشکر بسند کشید و از جام مانی باج گرفت .

۷۶۳

اوروس خان در دشت قیچاق بسطنت رسید .

۷۶۴

شاه یحیی برادرزاده شاه شجاع بر یزد استیلا یافت و محمد شاه بهمنی لشکر بتنگ کشید و مظفر باز گشت

۷۶۵

امیر حسین پسر امیر منلای بن امیر قرغن در ماوراء النهر استقلال یافت و کامل شاه اغلان را بخانی برداشت و تفلق تیمور خان بغولستان در گذشت و رکن الدین صابین وفات یافت .

۷۶۶

قطب الدین علامه رازی و حمدالله مستوفی قزوینی و سعد هروی شاعر در گذشتند .

۷۶۷

مظفر شاعر هروی در گذشت .

۷۶۸

کاوس شروانشاه بر دست سپاه سلطان اویس ایلیکانی اسیر شد سلطان باز او را بملکش فرستاد .

۷۶۹

ابن یسین در گذشت .

۷۷۰

شیخ ابن حجر عسقلانی در گذشت .

۷۷۱

امیرحسین بقتل رسید و امیر صاحبقران تیمورگورگان بسلطنت نشست و نام‌خانی برسیورغتمش خان نهاد و ملک معز الدین حسین کورت صاحب هرات برد و پسرش ملک غیاث الدین حاکم شد و عید زاکانی و حسن متکلم درگذشتند .

۷۷۲

سلطان اویس ایلکانی و امیر ولی استرابادی رزم کردند و سلطان اویس ظفر یافت و ملک راجا فاروقی بفرمان فیروزشاه دهلوی بایالت تھانسر ازخاندیش رسید و او اول ملوک فارقیه است که درآندیار حکومت کردند و دراین سال علی زرندی و ملا محمد عصار شاعر درگذشتند .

۷۷۳

ناصر بخاری و عماد فقیه کرمانی درگذشتند .

۷۷۴

شمس الدین کرمانی درگذشت .

۷۷۵

سیف الدین نصرت صاحب لار پسر خود علاء الملک کرگین شاه را سلطنت داد و خود بجج رفت و درین سال مخدوم جهانیان سید جلال بخاری درگذشت .

۷۷۶

سلطان اویس ایلکانی درگذشت و پسرش سلطان حسین جانشین گشت و شاه محمود مظفری صاحب اصفهان فوت شد .

۷۷۷

صاحبقران لشکر بخوارزم کشید و بازگشت و روی بفقولستان نهاد و با قمرالدین مظفرمصاف داده مظفر و منصور مراجعت فرمود .

۷۷۸

عبدالله یافعی و نجم الدین اوکانی و جلال الدین محمود مرغابی درگذشتند و اوروس خان صاحب دشت قبچاق برد و پسرش تیمور ملک خان جانشین گشت و توقتمش خان پناه بصاحبقران آورد و عنقریب بامداد صاحبقران بردشت قبچاق بسلطنت رسید .

۷۷۹

سید اشرف و سلمان ساوجی کاشی درگذشتند .

۷۸۰

صاحبقران خوارزم بگشود .

۷۸۱

شاه شجاع با عادل آقاوالی سلطانیه و امرای آذربایجان رزم کرد و ظفر یافت .

۷۸۲

صاحبقران قصد خراسان کرد و شیخ شرف الدین احمد نیری درگذشت.

۷۸۳

صاحبقران هرات بگشود و باوراءالنهر باز گشت و ملک ظاهر برقوق در مصر و شام بسلطنت نشست و سلطان مراد رومی کوتاهیه و ینگی شهر و تکه ایلی را فتح کرد و شیخ محمد خلوقی درگذشت.

۷۸۴

سلطان حسین ایلکانی بر دست برادرش سلطان احمد بقتل رسید و صاحبقران لشکر بمآز ندران کشید و سادات مرعشیه بخدمت آمدند.

۷۸۵

صاحبقران دیگر بار بخراسان آمد و سیستان ضبط کرد و حکومت آنجا را بشاه شاهان سیستانی داده باوراءالنهر باز گشت.

۷۷۶

شاه شجاع صاحب فارس و عراق عجم و کرمان درگذشت و پسرش زین العابدین در فارس و برادرش سلطان احمد در کرمان جانشین گشتند و امیر ولی استرآبادی از سیاه صاحبقران بهزیمت رفت و امیر سیدعلی همدانی و ابو عبدالله کرمانی درگذشتند.

۷۷۷

سلطان مراد رومی تونس و روم ایلی بگرفت و سلطان فیروز شاه دهلوی پسر خود سلطان محمد را سلطنت داد.

۷۷۸

خواجه علی مؤید سربدار درگذشت و دولت سربداران سپری گشت و صاحبقران بعراق عجم رسید و آل مظفر را که در آن مملکت بودند بحال داشته باوراءالنهر مراجعت فرمود و خلیل یک ذوالقدر که اول ملوک ملطیه و ابلیستان است و در آن دیار دعوی ریاست میکرد بسعی صاحب مصر هلاک گشت.

۷۸۹

صاحبقران لشکر بلرستان کشید و بتبریز شتافت و بسی از کرجستان بگشود و دوان و ووسطان و اخلاط مسخر ساخت و مراجعت نمود و در اصفهان قتل عام فرمود و توقمش خان از دست قیچاق لشکر باوراءالنهر کشید و میرزا عمر شیخ بن صاحبقران حاکم اندجان با او مصاف داده بهزیمت رفت و سیاه دشت در ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند.

۷۹۰

سیورغمش خان از الوس جغتای درگذشت و پسرش سلطان محمود خان بفرمان صاحبقران نام خانی یافت و امرای فیروز شاهی تغلقشاه بن فتح خان بن فیروز شاه را بیادشاهی برداشتند و سلطان

محمد فیروز شاه بنگرکوت گریخت و فیروز شاه که بغایت پیرومنزوی شده بود درگذشت.

۷۹۱

سلطان مراد رومی درگذشت و پسرش ایلدرم بایزید جانشین گشت و خواجه بهاءالدین نقشبند و خواجه حافظ شیرازی و شیخ زین الدین علی تاییدی درگذشتند.

۷۹۲

قرامحمد صاحب ارجیش لشکر بشام کشید و بقتل رسید و پسرش قرا یوسف جانشین گشت و سلطان محمد بن فیروز شاه که از تخت و تاج دور مانده بود بقر سلطنت رسید و کمال خجندی و مولانا سعدین الدین تفتازانی درگذشتند.

۷۹۳

صاحبقران روی بدشت قیچاق نهاد و باتوقتمش خان رزم کرد و مظفر و منصور بازگشت و اعظم همایون ظفرخان بفرمان سلطان محمد فیروز شاه بحکومت گجرات و دلاورخان بحکومت مالوه رسید و اول ملوک مالوه گجرات ایشانند.

۷۹۴

صاحبقران دیگر بار روی بایران نهاد.

۷۹۵

صاحبقران بشیراز شتافت و پادشاه منصور رزمی صعب کرد و بقتل رسید صاحبقران جمیع آل مظفر را بدست آورده بقتل رسانید و باصفهان و همدان شتافت و بر بغداد استیلا یافت سلطان احمد ایلکانی بی جنگ بگریخت و در این سال شیخ زین الدین علی کلا فوت شد.

۷۹۶

صاحبقران بلاد جزیره بگشود و ملک الشرق خواجه جهان بفرمان سلطان محمد فیروز شاه حکومت جونپور یافت و ملوک شرقه جونپور باو منسوبند و در این سال سلطان محمد فیروز شاه درگذشت و پسرش سکندر شاه بعد از چهل روز فوت شد آنگاه محمود شاه بن محمد بحکومت نشست.

۷۹۷

صاحبقران از راه دربند بدشت قیچاق درآمد توقتمش خان با او مصاف داده مستأصل گشت.

۷۹۸

صاحبقران بسمرقند مراجعت نمود.

۷۹۹

محمود شاه بهمنی صاحب دکن فوت شد و پسرش غیاث الدین آنگاه شمس الدین بسلطنت رسید.

۸۰۰

ملو اقبال خان بر دولت سلطان محمود دهلوی مستولی گشت و شمس الدین بهمنی بدست فیروز شاه بهمنی اسیر گردید و فیروز شاه در دکن بسلطنت نشست.

۸۰۱

صاحبقران گیتی ستان قصد هند کرد و با سلطان محمود اقبال خان در ظاهر دهلی مصاف داده ظفر یافت و تاحدود قنوج بگشود و بازگشت و خضرخان را حکومت ملتان و لاهور و دیپالپور داد ، ملو اقبال بعد از مراجعت صاحبقران دیگر بار در دهلی بحکومت نشست و درین سال ملک ظاهر برقوق برود و پسرش ملک اصغر فرج حا کم شد و فیروز شاه بهمنی لشکر بیجانگر کشید و مظفر و منصور بازگشت .

۸۰۲

صاحبقران دیگر بار روی بایران نهاد و میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن صاحبقران ختن مسخر ساخت و خواجه علاءالدین عطار درگذشت و قطب نائی بفرمان صاحبقران بقتل رسید .

۸۰۳

صاحبقران سیواس و ملطیه و ابستان بگشود و حلب و دمشق مسخر ساخت و باسلطان مصر رزم کرد و ظفر یافت و بازگشت و در بغداد قتل عام فرمود .

۸۰۴

ایلدرم با یزید آذربایجان بگرفت و بروم بازگشت و صاحبقران روی بروم آورد .

۸۰۵

صاحبقران با ایلدرم با یزید مصاف داد و او را اسیر ساخت او هم در آن سال درگذشت و پسرش موسی چلبی بفرمان صاحبقران حکومت یافت .

۸۰۶

ظفرخان حا کم گجرات خود را مظفر شاه خواند و سید برکه انب خودی و جلال الدین محمود قلندر درگذشتند .

۸۰۷

صاحبقران عزم تسخیر خطای کرد و با ترار درگذشت و بعد از او میرزا خلیل سلطان در سمرقند و میرزا شاهرخ در هرات و میرزا عمر در آذربایجان و میرزا پیر محمد بن عمر شیخ در فارس و عراق عجم بیادشاهی نشستند .

۸۰۸

ابوالفتح دمیری صاحب حیوة الحیوان درگذشت و میرزا پیر محمد بن میرا جهانگیر بن صاحبقران بامداد میرزا شاهرخ با میرزا خلیل سلطان مصاف داده بهزیمت رفت و میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه بر آذربایجان مستولی شده میرزا عمر گریزان بخراسان افتاد و ملو اقبال خان صاحب دهلی روی بینجاب آورد و در معرکه خضرخان بقتل رسید و دلاور خان غوری صاحب مالوه فوت شد و پسرش سلطان هوشنگ شاه بسلطنت نشست .

۸۰۹

محمود شیرین مغربی درگذشت و میرزا پیر محمد جهانگیر بقتل رسید و ملک ظاهر عیسی ارتقی

صاحب ماردین با قرا عثمان بایندری صاحب دیار بکر مصاف داده کشته شد و میرزا پیر محمد عمر شیخ بقتل رسید برادرش میرزا اسکندر بحکومت نشست و دولت ملوک ارتقیه سپری گشت.

۸۱۰

میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر با قرا یوسف رزم کردند میرزا میرانشاه بشهادت رسید و قرا یوسف بر آذربایجان استیلا یافت و ملا لطف الله نیشابوری درگذشت.

۸۱۱

شادی بیک خان صاحب دشت درگذشت و پسرش فولاد خان حاکم شد.

۸۱۲

میرزا خلیل سلطان نزد میرزا شاهرخ آمد و ماوراءالنهر بمیرزا شاهرخ تعلق گرفت.

۸۱۱

سلطان احمد ایلکانی صاحب عراق عرب بر دست قرا یوسف بقتل رسید.

۸۱۴

سلطان محمد بن ایلدرم بایزید در روم پادشاه شد و میرزا سلطان درگذشت.

۸۱۵

شیخ ابراهیم صاحب شروان در معرکه قرا یوسف اسیر گشت میرزا یوسف او را نجات داد و بشروان فرستاد و بشمع جهان پادشاه مغولستان سپرد و برادرش نقش جهان والی شد و سلطان محمود دهلوی درگذشت و دولت خان از امرای او بحکومت نشست.

۸۱۶

خضر خان حاکم پنجاب دهلوی بگرفت و بسطنت نشست و خود را ریایات اعلی خواند.

۸۱۷

شاه نعمه الله ولی کرمانی درگذشت و میرزا شاهرخ عراق و فارس را از میرزا اسکندر انتزاع نمود.

۸۱۸

شیخ نور قطب عالم و میر سید شریف جرجانی درگذشتند.

۸۱۶

امیر قوام الدین خوافی و عبدالملک عصامی وفات یافتند.

۸۲۰

سید محمد مشعی که اول ملوک مشعیه است ظهور کرد.

۸۱۱

سید برهان الدین خاوند شاه درگذشت.

احوال بزرگان

حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی

ملقب بنظام الدوله

متوفی سال ۱۲۳۹ هجری قمری

بقلم آقای محمد صدر هاشمی

یکی از مردان تاریخی و معروف ایران که از لحاظ آثار خیری که از خود باقی گذاشته قابل است بتفصیل از زندگانی او گفتگو شود مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی است .

مرحوم صدر اصفهانی که در دوران حیات ریاست و مناصب دنیوی و درك فیض ثواب اخروی را با هم جمع کرده بود سزاوار است بیش از پیش شرح حالش مورد توجه و دقت واقع گردد و فضایل و مناقب او مورد نظر عموم واقع شود، از این نظر نگارنده از روی مآخذی که در دست داشت و تا آنجا که مقدور بود شرح حال او را جمع آوری نموده بخوانندگان محترم مجله یادگار تقدیم مینماید . ضمناً این را هم عرض کنم که این جانب هیچگونه ارتباط و خویشاوندی با خانواده مرحوم صدر ندارم و گرفتن نام خانوادگی (صدر هاشمی) هم از این نقطه نظر نبوده بلکه منظور از جمع آوری این شرح حال منحصرأ شناساندن یکی از رجال نامی ایران است .

آثار خیر و تعمیراتی که مرحوم صدر از مدارس و مساجد و تکایا بیکه بعضی از آنها هنوز برپاست و نیز موقوفاتی که در اطراف اصفهان از خود گذاشته بهترین شاهد و گواه عظمت و بزرگواری این مرد است . علاوه بر اینکه در سیاستمداری نیز شهره بوده و مدت زمانی با حسن تدبیر و زیرکی و اطلاعات جامع خود سلطنت قاجاریه را اداره نموده است شاید در این چند قرن اخیر کمتر کسی پیدا شده باشد که اینهمه

آثار و ابنیه عام المنفعه و موقوفات زیاد از خود باقی گذاشته باشد و از این جهت جای آن دارد که فصلی از تاریخ ایران بذکر احوال این مرد کریم اختصاص داده شود. گرچه در میان ایرانیان مردم خیرخواه زیاد پیدا شده‌اند ولی کمتر کسی دیده شده است که



حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی

از مقامی پست بدرجائی رفیع نائل شود و تا این حد در بذل مال از خود گذشتگی نشان بدهد. مرحوم صدر چنانکه بعد بیان خواهیم کرد با اینکه از شاگرد علافی بصدراعظمی رسیده و بمکنت سرشاری رسیده بود اموال و دارائی خویش را صرف امور خیریه نموده است.

دوران طفولیت و جوانی

حاجی محمد حسین خان که بمناسبت لقب صدر اعظمی بصدر و یا صدر

اصفهان‌نی معروف است نامش محمد حسین است و پس از ورود بدستگاه آقا محمد خان قاجار لقب امین‌الدوله یافته و بعد در زمان فتحعلی شاه بلقب نظام‌الدوله و پس از رسیدن بصدارت بصدر اعظم ملقب گردیده و امروز هم بنا هائی که از او باقیمانده از قبیل مدرسه بازار اصفهان و مدرسه خیابان چهار باغ جدید بنام مدرسه صدر مشهور و معروف است از يك خانواده گمنام در اصفهان پابعرضه وجود گذاشته و از این جهت نام پدر و جدش را نه کسی بخاطر دارد و نه در جائی ضبط کرده اند. ۱. از دوران جوانی او جز چند افسانه که بین مردم اصفهان مشهور است اطلاع دیگری در دست نیست.

آنچه مردم اصفهان از آغاز زندگانی او میگویند اینست که وی شاگرد علاف باشی اصفهان و بی اندازه مورد توجه و مهر و محبت استاد خود بوده است ولی با همه مهر و محبتی که علاف باشی درباره او روا میداشته عاقبت این شاگرد جوان با استاد خود راه ستیزگی پیش گرفته و بهمدستی عده‌ای از اشرار اصفهان باستادش خیانت نموده و نقدینه و جواهرات و پولهای علاف باشی را از چنگش ربوده است.

هنوز پیران کهن سال اصفهان این شعر را درباره صدر بخاطر دارند:

از گاه کشی بکهکشان شد بر تخت ز تخته دکان شد ۲

این شاگرد علاف از همان دوران جوانی و عهد شباب آثار هوش و ذکاوت از حرکات و اعمالش نمایان بوده و پیوسته خیال ترقی و تعالی در دماغ میپرورانیده و معلوم بوده است که آینده درخشانی دارد. صاحب کتاب مآثر سلطانیه ۳ درباره او مینویسد: «سبب

۱- حاجی زین العابدین شروانی که در سال ۱۲۳۷ (دو سال قبل از فوت مرحوم صدر) شرح حال او را در ریاض السیاحه (ص ۲۵۶-۲۵۸) نوشته گوید که صدر اصفهانی پسر حاجی محمد علی و نواده رحیم نام علاف بود. «یادگار»
 ۲- این بیت از يك مثنوی است از مرحوم فتحعلیخان صبا که زشت و زیبا و مشهور اینست که آنرا صبا در هجو صدر اصفهانی ساخته و براو خوانده و صدر نفهمیده مبلغی بصبا صله داده است. «یادگار»

۳- در حوادث سال ۱۲۳۹.

جوهر ذاتی و کاردانی و کارشناسی در امور ملک و مال از بدایت حال تا زمان ارتحال ترقیات عظیمه کرد.

دوره حکومت اصفهان و صدارت

بواسطه علل و اسبابی که بر ما مجهول است تا گهگان مرحوم صدر در سال اول تاجگذاری آقا محمد خان قاجار (۱۲۱۰ قمری) بحکومت اصفهان منصوب و از این سال حاکم بالاستقلال اصفهان میگردد. همین قدر از فرمانی که معتمدالدوله نشاط اصفهانی راجع بواگذاری منصب استیفای مملکت در زمان فتحعلیشاه بنام صدر نوشته و ما بعد عین آنرا نقل میکنیم معلوم میشود که صدر پس از ارجاع خدمات مهمه که بخوبی از عهده انجام دادن آنها برآمده بمنصب بیگربیگی اصفهان رسیده است.

صدر مدتی حکومت اصفهان را تنها داشته تا اینکه باز در نتیجه کاردانی و حسن خدمت و پیشکشهای لایقی که بخدمت شاه میفرستاده حکومت قم و کاشان بعهد او محول میگردد و رویهمرفته مدت یازده سال یعنی تا سال ۱۲۲۱ قمری حکومت اصفهان و قم و کاشان با او بوده است.

در سال مذکور بامر فتحعلیشاه کارهای مملکت بعهد چهار نفر وزیر محول میگردد و این چهار نفر عبارتند از:

۱- میرزا محمد شفیع که صدراعظم بوده. ۲- میرزا رضاقلی نوائی ملقب بسلطانی که وزارت رسائل بعهد او بوده است. ۳- میرزا هدایه الله تفرشی وزیر لشکر. ۴- حاجی محمد حسینخان صدر مستوفی الممالک ۱ حاجی محمد حسینخان پس از عهده دار شدن شغل جدید در طهران مأوی نمود و چون ضمناً حکومت اصفهان نیز مانند سابق بعهد او بود برای اداره کردن امور اصفهان فرزند خود عبدالله خان را که بعدها ملقب بامین الدوله شد بحکومت اصفهان منصوب کرد و در همین موقع است که مرحوم نشاط بدستور فتحعلیشاه فرمان ذیل را بنام صدر نوشته است:

فرمان استغای ممالک باسم امیر الامراء حاجی محمد حسین خان یگلربیگی دارالسلطنه اصفهان از آنجا که جاعل اشیاء و فاعل ماشاء و یشاء بحکم قد جعل الله لكل شیئی قدراً نخست وجود مسعود ما را بمطاوعت کل ما اراد و امر در حدود طبایع و مقادیر جلوه گر پس از قبول قوت نشو و زیاده قابل قدرت احساس و اراده و از آن پس بشرفی پیشرو شرفات فلکی حاوی متمم نطق و تقریر و با کمال ملکات ملکی مالک ملوک تصرف و تدبیر ساخت مقیاس اختیار ما را در مشکوة شوکت پادشاهی از مصباح قدرت نامتناهی قبساً بعد قبس مقتبس انوار اقتدار داشت و آسایش انام و آرامش امصار و بلاد و مناظم دستگاه عالم و مصالح رفاه بنی آدم را در سایه آفتاب معدلت ما که کاشف ظلام ظلم و کالف غمام جور است طوراً بعد طور مههد و مؤبدگذاشت و ذات میمون ما را بضاعت اطاعت و زیادت عبادت که امارت تکمیل سعادت است با امارت ملک خسروی بشارت قرب معنوی فرستاد و مفاتیح نظم و ربط مداین ظاهره و مقالید قبض و بسط خزاین ضمائر که رتق و فتق سلطنت صورت و معنی

بدان منوط و مبنی است در قبضه بسط همت همایون پادشاهی نهاد

مانیز باقتضای نهاد ظل الهی باحفظ منازل مرتبه و پایه تطبیق آثار آفتاب و سایه را بر خاطر حق شناس ملتزم داشته ایم که هر که نهال وجودش از جو بیار چمن راستی سرو آسا زوید و بسؤال قابلیت و مقال استعداد مایه سروری و پایه برتری جوید از صوب غوادی و صب روایح عواطف خسروانه و اقبال قبول و شمال شمول عنایت بیکرانه اعجاز نیازش را ازهار اعزاز دمساز داریم بطراز اغصان سبز مقرون و اکام مرامش را بازهار و انوار مشحون داریم تا مقصود عنادل سوانغ طبع جواد محسود اوراد و انداد و اضداد شود و اگر اعدادات سابقه مدد استعدادات لاحق و نهال ارادش مشر خدمات لایقه آید از دستبرد برد سعایت حاسدان دم سرد در پناه آفتاب عنایت ما سرگرم مراتب فایقه و از شاداید تموز مکاید بد آموز در سایه عواید عالم افروز ریان مشارب رایقه گردد و در مرایای شهود و خیال صور این مقال عکوس و امثال مدارج احوال امیر الامراء العظام حاجی محمد حسین خان قدیمی یگلربیگی دارالسلطنه اصفهان و کاشان و قم و مضافات است که در آغاز بهار گلزار دولت ابد مدار دوحه قابلیتش با برگ و ساز صدق و خلوص رسته و در ظل آفتاب تربیت پادشاهی تولی جسته بود در بدایت حال که او را از ارجاع خدمات مناسبه بر امثال سرافراز فرمودیم باجتهاد در انجام و اهتمام در اتمام از افران و اکفا ممتاز و از نیل موهبتی خاص بین العوام و الخواص قرین تقاخر و اعزاز گشت خلوص ارادتش از خلاص اختیار بمریان اختیار ضمیر اکبیر نظیر رسید و تقد قابلیتش رایج بازار مکارم یشمار شهریاری گردید ، نخست بخدمات مشکله متجن و مهمات معضله را مؤتمن و از آن پس یگلربیگی اصفهان و بر حسب امر قدر نشان نظم مهام آسمان بدو مرجوع و از سرود شایستگی وجودش نوای هل من یسر او عسر مسموع افتاد . عطاء و زعماء بلده و بلوک از محاسن سلوک و وکلا و امناء دیوان قدر سمات را از حسن انجام فرمایشات راضی و از ظهور نیکو خدمتی و کاردانی افزونی مرتبه و منزلت را متقاضی و پس از یک چند حکومت دار المؤمنین کاشان و لواحق ملحق و ضمیمه و از آن پس خدمت نظم مهمات دارالامان قم و توابع تمیمة آن مناصب عظیمه گشت مطابای قدرت کاردانش با احتمال حصول خدمات عظمی در مراحل انجام و اتمام سبک خیز بوده و ساغر قبول استعدادش با شمال شمول دنان مشحونه لبریری نمود لهذا در معامله هذه السنه پارس نیل خیریت

دلیل او را از رجوع خدمت جلیل استیغای ممالک و التزام دیوان اعلیٰ بضمیمه مناصب قدیمه معزز و قامت قابلیتش را بشریف این منصب شریف مطرز فرمودیم والسلام»^۱ .
چون صحبت این فرمان بمیان آمد بی مناسبت نیست برای ضبط در تاریخ فرمان دیگری را که مربوط بزمان صدر و راجع بجماعت صباغ در اصفهان موجود است در این جا نقل کنیم :

در آخر بازار رنگرزهای اصفهان نزدیک حمام شاهزاده ها بالای سقاخانه که چندان در مرئی و منظر نیست و شاید تا کنون کسی بآن چندان توجهی ننموده سنگ مرمری بشکل مربع مستطیل نصب است. روی این سنگ بخط نستعلیق بسیار ممتاز فرمان ذیل دائر بمعافیت صنف رنگرز (صباغ) از پاره عوارض دیوانی منقور شده و عین فرمان این است :

« اما بعد چون در عهد دولت معدلت سیرت بندگان قیصر پاسبان، خدیو زمان، فخر پادشاهان جهان، شهنشاہ سلیمان شان، السلطان بن السلطان بن السلطان بن فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه همواره حکومت و اختیار دیار اصفهان و مضافات بعهدۀ عالیجاه رفیع جایگاه عظمت و بسالت دستگاه و دولت خواه خاص با اخلاص دودمان قاجار الحاج محمد حسین خان نظام الدولة السلطانیة دام اجلاله العالی مفوض بوده و از آنجا که نواب معظم الیه را از رهگذر انصاف در حال کسبه و اصناف منظور نظر مرحمت اثر میبشد بدعتی را که بعضی از اشرار جماعت صباغ و غیره بطور جماعت نساج میخواستند برقرار و آنرا مسمی بمهری نمایند بعد از استحضار نواب صاحب اختیار از حقیقت کار آن جماعت اشرار را احضار و نهایت اذیت و آزار و غدقن تمام در لعنت بود نموده قرار فرمودند که در زمان اختیار و ازمنه بعد احدی متصدی این امر شنیع نگردد و چنانچه مفسدی خواهد که قرار سابق برهم زند و بدعتی تازه از مهری نماید بلعن ابدی و طعن سرمدی و از تیره بختانی باشد که بخوک سوار شده و بعزم مقاتله دست خویش را بخون شهداء دشت کربلائی معلی رنگین نموده باشند و جماعت صباغ نیز بدین طور قرار نمودند که در ممانعت بانی این امر بدعت بایکدیگر موافق باشند و شائبه خلا فی بخاطر بگذرانند. اللهم ثبتهم بالقول الثابت و حذرهم عن و سواس الشیطان المارد و وفقهم بتوفیقانه ۱۲۳۲ سوادی که بمهر علماء اسلامیة

مزین گردیده در نزد سلسله عالیجناب مرحمت و غفران پناه ...» (فرمان باینجا خاتمه یافته است).

از این قبیل سنگ های نبشته در اصفهان فراوان است و اداره کل باستان شناسی باید در حفظ و نگاهداری آنها سعی کافی مبذول دارد و گرنه دیر زمانی نمیگذرد که اثری از آنها باقی نمانده بدست دزدان آثار باستان محو و نابود میگردد.

مرحوم صدر تا سال ۱۲۳۴ قمری همان سمت مستوفی الممالکی را داشت و چون در این سال میرزا محمد شفیع صدراعظم فتحعلیشاه در قزوین وفات کرد منصب صدارت عظمی بحاج محمد حسینخان واگذار شد و از همین تاریخ است که بلقب صدر اعظم و یا بطور اختصار (صدر) ملقب گردید و «وزیر اعظم» ماده تاریخ این امر است. صاحب کتاب روضة الصفای ناصری مینویسد:

«بعد از رحلت وزیر بی نظیر میرزا محمد شفیع مرحوم بصدارت عظمی مخصوص گردیده در بند و کرم از جاتم و معن زایده در گذشت، در جود و سماحت و برّ و احسان ثانی قآن بود، چاکرانش صاحب دولت و ثروت گشتند و هر یک بحکومت و خدمتی ممتاز آمدند، در تربیت انام و اطفال و طلاب و تقویت علما و فضلا و سادات و عموم ارباب استحقاق دقیقه از دقیق بذل و جهد نامرعی نداشتی، در بدو حال امین الدوله پس از آن نظام الدوله و از آن پس بصدر اعظم ملقب شد و فرزندش بشرف مصاهرت مفاخرت یافت و فی الواقع رتق و قفق عراق و فارس و یزد و قم و کاشان خاصه او بود و در تمام ممالک محروسه خاقان مبسوط الید و مختار مطلق گشت. شاهزادگان عظام بی استیذان او در امری دخالت نتوانستندی با وجود این مقام بلند شبها در لباس غیر معروف بگرد محلات گشتی و بعلما و فقرا و ارامل و طلاب مرسومی معین و وظیفه و ملبوس مزینه بذل نمودی. در شرم حضور و حفظ الغیب کمال مروت و نهایت فتوت داشت و از بخشش یا نصد تومان و یک هزار تومان شرم داشت. کارگرمش بجائی رسید که مردم نادان او را صاحب اکسیر میشمردند و خود اکسیر او زراعت و فلاحت بود که در آن علم و عمل کمال فطانت و حذاقت تام تمام داشت. صاحب منصبان دربار شاهنشاهی از او مستمری داشته اند و هنگام سفر و حضر بقدر امکان از نقد و جنس اخذ نموده اند.

از یک هزار تومان تاده تومان بذل کردی و بمنت نام بردی. «
 در قنده خراسان که بسال ۱۲۳۲ اتفاق افتاد پس از مراجعت فتحعلیشاه حسینعلی
 میرزا شجاع السلطنه باخوانین و بزرگان و امرای خراسان که جمعاً یک هزار و پانصد نفر
 بودند باردوی همایونی پیوستند و میزبانی این عده بعهده حاج محمد حسینخان صدر محول
 گردید و بقسمی خوب از عهده این مهمانی برآمد که مورد تعجب همه واقع گشت. میگویند
 در یکی از شب های مهمانی دو نفر ترکمان در چاه فاضل آب مطبخ صدر اصفهانی افتاده
 و غرق شدند. ۱

مرحوم صدر علاوه بر آثار و ابنیه خیری که در دوره حکومت اصفهان وزارت خود
 باقی گذاشته و ما جداگانه از آنها گفتگو خواهیم کرد کارهای دیگر و مأموریت های مهمی نیز
 انجام داده و ما برای خوف از اطناب فقط بذکر چند فقره از آنها میپردازیم. از جمله از کار
 های او مأموریت است که برای بنای قلعه سلیمانیه باو داده شده است. قلعه سلیمانیه در حوالی
 رود کرج در سال ۱۲۲۷ بدستور فتحعلیشاه بنام سلیمان میرزا بنا شده است.

دیگر از کارهای او میهمانداری از سفیر انگلستان بنام سرگور اوزلی ۲ است که در سال
 ۱۲۲۶ از انگلستان مأمور دربار فتحعلیشاه شده بود.

این سفیر کبیر داستان شگفت انگیزی دارد که بی مناسبت نیست آنرا نقل کنیم.
 سرگور اوزلی موقعیکه از انگلستان میخواست حرکت کند با تفاق میرزا ابوالحسنخان
 سفیر ایران در لندن سوار کشتی میشوند، اتفاقاً کشتی این دوسفر در دریا بر اثر طوفانی شدید
 بطرف امریکا می رود و در کنار برزیل متوقف میشود. در آنوقت مملکت برزیل در تصرف
 پرتغالیها بود و پادشاه پرتغال که از ترس ناپلئون بدانجا فرار کرده بود چون از حال دوسفر
 آگاه می شود بآنها احترام فوق العاده میگذارد و من جمله روزی برای صید بکنار رودی
 میروند. در آنجا ماری که سیزده ذرع طول و قریب یکذرع پشت گردن آن عرض داشته صید
 می کنند. از نظر غرابت مار را پوست کنده و پوست آنرا که باندازه پوست گاوی بوده بر از
 گاه می کنند و پادشاه پرتغال آنرا برای فتحعلیشاه بتوسط دوسفر ار مغان می فرستد ۳

۱- جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۱۱۹

۲- SIR GORE OUSELEY - ۳ - منتظم ناصری ج ۳ ص ۹۸

آثار و ابنیه خیری که از صدراعظم اصفهانی باقی مانده است

اگر از چند تن از سلاطین صفویه که عشق مفرطی بساختمان مساجد و کاروانسراها داشته اند صرف نظر کنیم شاید کمتر کسی در تاریخ ایران باندازه حاج محمد حسینخان صدر مسجد و مدرسه بنا یا تعمیر نموده باشد. هنوز اسم این مرد خیرخواه روی کاشی های خشتی بعضی از مدارس و مساجد اصفهان بخصوص موجود است و هر بیننده بی اختیار برای او طلب مغفرت و آمرزش می نماید.

از جمله از ابنیه باشکوه آن مرحوم سه مدرسه قدیمه است که در اصفهان برای طالبین علوم دینی بنا نموده است. این سه مدرسه یکی در بازار بزرگ و دیگر در محله پاقلعه و سوم در خیابان خواجه است و هر سه مدرسه نیز تا امروز بنام «مدرسه صدر» معروفند.

۱ - مدرسه صدر بازار بزرگ

این مدرسه که یلی از مدارس باشکوه اصفهان است از موقعیکه بنا شده تا کنون همیشه مرکز تدریس علمای بزرگ و دانشمندان عالیمقام بوده است. بنای مدرسه در زمان مرحوم صدر شروع شده ولی مرگ مهلت اتمام آنرا نداده و بر حسب وصیت آن مرحوم بنا بوده است که مدرسه بتدریج از محل موقوفات آن تکمیل گردد. متأسفانه از بین رفتن موقوفات زیاد مدرسه و حیف و میل شدن آن بدست اولاد و احفاد آن مرحوم مانع از اتمام مدرسه گشته و حتی ساختمان طبقه دوم نیز معطل مانده است. این بنا از نظر موقعیکه در روابط بازار بزرگ اصفهان دارد و هم چنین فضای وسیع آن همیشه مورد توجه و از زمان قدیم حجراتش مورد کشمکش طلاب علوم دینی بوده است. نگارنده بخاطر دارد که در زمان شاه سابق هم که مدارس قدیمه توغاً از از رونق افتاده بود این مدرسه بیشتر حجراتش مسکون بوده و باقیمانده طلاب علوم قدیمه در آن مدرسه مجتمع بودند.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، در هر دور زمّلن مدرسه صدر مرکز تدریس و افاده علمای بزرگ در هر رشته بوده مثلاً در فقه و اصول آخوند ملا محمد حسین

فشارکی و مرحوم سید ابوالقاسم دهکردی و در حکمت و کلام و منطق مرحوم آخوند کاشی و آقا شیخ محمد خراسانی و مرحوم جهانگیر خان و آقا شیخ علی یزدی و غیره در این مدرسه تدوین میکردند. در ایام قدیم این شعر وصف حال طلاب این مدرسه بود:

واقعا مدرسه صدر صفائی دارد
بلبلی شیخ علی نام نوائی دارد

منظور از شیخ علی همان شیخ علی یزدیست که در فن تدریس مغنی و شرح لمعه بخصوص تخصص بسزائی داشت.

مدرسه صدر بواسطه درختهای کاج کهن که یا مربوط بقبل از بنای مدرسه و یا لا اقل در حین بنا کاشته شده صفا و طراوت خاصی دارد، سر در مدرسه که در ده پانزده سال قبل کاشی کاری شده دارای اشعار است از شاعری خطیب تخلص که مشعر بر تعمیر مدرسه است. دکانه و مغازه‌های اطراف مدرسه عموماً از موقوفات مدرسه است.

۲ - مدرسه صدر خواجه

این مدرسه در خیابان خواجه یعنی خیابان چهار باغ جدید و منتهی به پل خواجه و بر واقع روی زاینده رود بنا شده است. متأسفانه این مدرسه بعکس مدرسه صدر بازار بواسطه دور بودن از مرکز شهر مدت زمان است خرابی بدان راه یافته و حتی اغلب حجرات آن بصورت مخروبه در آمده است. چند سال پیش از طرف شهرداری مجانبین را در آن جای داده بودند ولی فعلاً هیچ نوع استفاده‌ای از آن نمیشود مگر خیر خواهی روزی از آن تعمیری بعمل آورد و مجدداً آنرا بصورت اصلی برگرداند.

۳ - مدرسه و مسجد پای قلعه

پای قلعه یکی از محلات معروف اصفهان و بمناسبت واقع شدن آن در نزدیکی قلعه طبرک معروف پای قلعه شده است، این مدرسه دارای فضای کوچک و مشتمل بر بر ده حجره و اکنون غیر مسکون است. طرف قبلی آن دارای صفا و محرابیست که قسمت بالای محراب کاشی سبز خشتی دارد و بر روی آن بخط نسخ آیه «انما یعمر مساجد الله» تا «فعی ان یکنوا من المهدین» نوشته شده و مورخ است سال ۱۲۱۷. دیوارهای مدرسه از کاشیهای خشتی الوان زمان قاجاریه زینت شده است. این مدرسه داری

شبستانیست برای نماز گزاردن و از این جهت این محل معروف بمدرسه و مسجد پای قلعه است.

سر در مدرسه دارای کتیبه ایست روی کاشی خشتی و متن کتیبه این است :
 « لقد بنى هذه العمارة المشتملة على المسجد الشريف والمدرسة الرفيعة فى ايام
 دولة السلطان الاعظم والخواقن الاكرم محيى مراسم الشريعة الغراء مشيد قواعد ملة البيضاء
 مروج ائمه (کاشی اقتاده) الخاقان بن الخاقان والسلطان بن السلطان فتحعلى شاه
 قاجار (کاشی ازین رفته) حاجى محمد حسينخان فى دار السلطنة اصفهان صينت
 عن طوارق الحد ثان فى عام سبع عشر وماتين بعد الف ۱۲۱۷ »

۴ - قلعه نجف اشرف

از آثار خيريكه مرحوم صدر از خود بيادگار گذاشته قلعه نجف اشرف است.
 اين قلعه كه بهمت آن مرحوم بنا شده دارای برجهاى متعدد است و زواريكه
 از آن دیدن نموده متفق القول ميگویند مرحوم صدر با بنای این قلعه خدمت بزرگی
 بزوار مشهد حضرت امير نموده است. صاحب کتاب فوائد البهائيه (صفحه ۲۶) درباره
 این قلعه مینویسد: « ارباب بصيرت و التفات دانند كه در چنین وقت اقدام باتمام چنین
 بنائى آنگاه در ملك دور و خارج چه قدرها مصارف و مخارج ميخواهد. » آقا محمد
 شاعر اصفهانی متخلص بطلعت این رباعی را در تاریخ اتمام آن بنا گفته است:
 اين قلعه كه حكمش از سما تاسمك است بر گرد نجف كه سجده گاه ملك است
 چون گشت تمام گفت طلعت تاريخ : « يك برج زقلعه نجف نه فلك است »

۵ - ديوانخانه صدر

در مجاور دارالحكومة فعلی اصفهان در مشرق چهل ستون معروف عملى معروف
 بعمارت صدری بوده كه فعلاً بعضی از اطاقهاى آن ضمیمه محل استانداری فعلی است و
 درهايش بطرف چهل ستون بازمی شود. عمارت صدر تازمان ظل السلطان حاكم اصفهان
 دایر و معمور بوده و در زمان حكومت این شاهزاده آنرا هم مانند بسیاری از ابنیه تاریخی

اصفهان خراب کرده اند، بگمان نگارنده اطاقهاییکه اکنون استاندار اصفهان در آنها می نشیند از بقایای عمارت صدری است.

صاحب کتاب مآثر سلطانیهد در حوادث سال ۱۲۱۵ راجع ببنای این عمارت می نویسد:

«وهم در آنسال حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان را حکم رفت که در فضای مابین عمارت چهل ستون و بهشت آیین که از اذنیه سلاطین صفوی است خرّم سرائی بآیین بهشت صورت اتمام دهد. او نیز بامثال امر قدر مثال بنایان مینا و نقاشان هنر نما و نجاران نوح حرفت فراهم آورده عمارتی محتوی بر ایارین نو آیین و قصور بیقصور و نارنجستان و حیاض دلجوی مینا و خلوت سرا و گرمابه بانجام رسید»

ظاهراً عکسیکه در این مقاله از مرحوم صدر بنظر خوانندگان میرسد از روی نقاشی های همین عمارت صدری برداشته شده است.

۶ - مدرسه ملا عبدالله و مسجد جامع

دراوّل بازار بزرگ اصفهان مدرسه ایست از بناهای شاه عباس کبیر که چون بنام ملا عبدالله ششتری بنا شده بهمان نام باقیمانده است. این مدرسه در اصفهان معروف و مشهور است و فعلاً جمعی از طالبین علوم قدیمه در آن مسکن دارند. کاشی سر در مدرسه بعهد مرحوم صدر بنام فتحعلیشاه مورخ بسال ۱۲۱۸ نوشته شده و معلوم میدارد صدر از این مدرسه تعمیر مفصّلی نموده است.

۷ - چهار باغ خواجو یا چهار باغ نو

کسانیکه باصفهان رفته باشند میدانند که در طرف مشرق اصفهان بمسوازاات چهار باغ معروف که شاه عباس کبیر ایجاد نموده چهار باغیست معروف بچهار باغ خواجو یا چهار باغ نو این چهار باغ که بامختصر اعو جاجی پیل خواجو منتهی می شود از بناهای مرحوم صدر است که بتقلید چهار باغ قدیم چهار باغ نو را احداث کرده. سابقاً یعنی قبل از فتحعلی شاه راه باریکی بوده که از محله حسن آباد پیل خواجو وصل میشده، وقتی مرحوم صدر خانه های خود را در خواجو بنا کرد ب فکر افتاد راه باریک را وسیع

نموده بصورت چهارباغ فعلی درآورد. اتفاقاً اسباب و وسائل بنائی برای صدر فراهم بود و بر اثر خرابی های افغانه و نادر قسمت مهمی از بناهای دولتی که بین دوچهارباغ بود بصورت مخروبه درآمد. صدر از آجر و سنگهای ابنیه دولتی دربنای چهارباغ و مدرسه صدر که از روی تقلید مدرسه سلطانی چهارباغ احداث نمود کاملاً استفاده کرده است. حکایتی درافواه راجع به پیش آمدی که برای صدر شده و ضمناً شدت علاقه ویرا بآبادانی میرساند معروف است که بی مناسبت آنرا اینجا نقل کنیم:

« میگویند روزی مرحوم صدر روی سکوی مدرسه چهارباغ نشسته بود و الاغهایی که مصالح از خرابه ها می بردند دیدن می کرد. یکی از الاغدارها دست روی گلوله گچی گذاشته بود که در ضمن خرابه ها پیدا کرده بودند وقتی مقابل صدر میرسد برای ادای تعظیم دست را از روی گلوله برمیدارد، گلوله گچی در مقابل صدر بزمین می افتد و میشکند، ناگهان از میان گلوله مقداری طلا و جواهرات مختلف بیرون میریزد که فوراً صدر آنها را تصاحب میکند و معلوم میشود در فتنه افغان یکی از متعینین اصفهان برای نگاهداری طلا و جواهرات خود آنها را برای روز مبادا در میان گلوله پنهان کرده بوده است.

تزدیک همین خیابان خواجو در مجاور دروازه حسن آباد چهار سوقیست دارای گنبدی عظیم و بدیوارهای درونی این چهارسوق تصاویر و نقاشیهای رنگیست که خیلی دیدنی و قابل توجه است منتهی بتدریج رنگ و روغن تصاویر از بین رفته و در شرف زوال ولی در عین حال دیدنی و قابل توجه است. این نقاشیها و تصاویر که فی المثل نظیر نقاشیها و تصاویر عمارت چهل ستون میباشد مربوط بزمان صدر است شاید خود چهارسوق هم از بناهای صدر باشد ولی قدر مسلم آن تصاویر بدستور صدر کشیده شده من جمله از این تصاویر صورت فتحعلی شاه است که بر تخت نشسته و عده زیادی از شاهزادگان قاجاریه در مقابل او آمده بخدمت ایستاده اند. خیلی مایل بودم عکسی از نقاشیهای این چهارسوق برای خوانندگان محترم مجله یادگار تهیه و تقدیم دارم ولی فعلاً وسایل تهیه آن فراهم نیست امیداست بعد تهیه و جدا گانه تقدیم گردد.

این بود قسمتی از بناها و آثاریکه از مرحوم صدر باقیمانده است. علاوه بر اینها یک قسمت مهم از املاک بلوک جرقوبه تزدیک اصفهان و جاهای دیگر را مرحوم صدر

برای مصارف خیریه و بریه وقف کرده ولی متأسفانه بیشتر آنها بر اثر اختلافات و رآث آن مرحوم از صورت وقفی خارج شده و بتملك اشخاص درآمده است. *بنا بر این اساس*
 مرحوم صدر مردی کریم و از اسخیای زمان خود بشمار میرفته؛ بگفته مورخین آن عصر در بذل و کرم از حاتم و معن زائده در گذشته، در جود و سماحت و بر و احسان قا آن بوده، چا کرانش صاحب دولت و ثروت گشته لیکن با وجود عایدات بسیار همیشه دخلش بخرجش کفایت نمینموده، گویند هنگامی که فتحعلی شاه باصفهان آمد صدر از بسیاری مواهب و عطایا و خلایع که داده بود چندان لباس و رخت در خانه اش نماند که خود یک جبه ترمه برای حضور شاه بپوشد شبانه خیاطی را خواستند و شال ترمه را ساده دوختند تا باجبه بمحضر شاه رود. ۱.

راجع بسخاوت و گشاده دستی مرحوم صدر حکایات بسیار نقل نموده اند من جمله اینکه شاعری بنام عبدالرزاق متخلص بگوهر از مردم کرمان در خدمت ظهیرالدوله ابراهیم خان بسر میبرده است، وقتی ناتفاق ظهیر الدوله بطهران در محضر صدور وارد میشود و این رباعی را در مدح او میگوید:

ای آنکه بعقل و هوش و دانش فردی در دایره وجود مرد مردی
 گویند نظامی ۲ و دهی امر نظام گرامر مرا نظام دادی مردی (کذا)
 مرحوم صدر پس از شنیدن رباعی چهارصد تومان وجه نقد و تمام مایحتاج شاعر را از مسکن و ما کل و مشرب با و انعام میدهد. ۳.

وفات صدر

مرحوم صدر پس از ۲۹ سال حکومت و صدارت و مستوفی گری در ماه صفر سال ۱۲۳۹ قمری هجری در سلطنت فتحعلی شاه در دارالسلطنه طهران مریض شد و همانجا وفات نمود.

پس از وفاتش بر حسب وصیت آن مرحوم جنازه اش را با اعزاز و اکرام تمام بقم نقل

۱- تاریخ اول بنای اصفهان صفحه ۱۳۰

۲- لقب حاج محمد حسینخان صدر ابتدا نظام الدوله بوده است

۳- فواید البهائیه بنقل از مائر باقریه صفحه ۳۲

نمودند و پس از طواف در روضه مطهره حضرت معصومه بر تخت روانی گذاشته به همراهی چندین مرد سیاه پوش و قاریان قرآن بنجف اشرف حمل کردند و در آنجا نزدیک دروازه نجف دفن نمودند و تا چندی طلاب و فقرا را شبهای جمعه از اوقاف آن مرحوم اطعام مینمودند. قبرش الآن معروف و مشهور و زیارتگاه زائرین است.

شعرا پس از مرگش قصایدی شیوا عربی و فارسی سرودند من جمله شاعری عرب قصیده‌ای در مرثیه آن مرحوم گفته که ماده تاریخش این است:

«الصدر فی الجنات حل مکرماً» و نیز میرزا سعید فدائی اردستانی اصفهانی قصیده‌ای بفارسی در مرثیه آن جناب گفته که یک شعرش این است:

بر فراز تربتش مانند طفلی بی پدر دست میساید تمنا اشک میبارد امید

از مرحوم صدر هشت فرزند پسر باقی ماند که ارشد ایشان مرحوم عبدالله خان امین الدوله است که مدتی حکومت اصفهان و دوبار نیز صدارت فتحعلی شاه را داشته دیگر مرحوم عبدالحسین خان که در حکمت طبیعی و خط شکسته و تعلیق سرآمد اقران خود بوده، فرزند سوم آن مرحوم محمد ابراهیم خان ناظر الدوله که داماد فتحعلی شاه بوده است وی مردی کریم و ادیب و خوش خلق و در عصر خود مورد اعزاز و اکرام مردم بوده است، دیگر حیدر علیخان است که در زمان خود مردی منزوی و گوشه نشین بوده است. از احفاد و نواده های مرحوم صدر جمع زیادی در اصفهان و تبریز و طهران و نجف زندگی میکنند که شرح و احوال ایشان از موضوع مقاله ما خارج است.

* * *

برای تکمیل مقاله فاضلانۀ آقای صدر هاشمی لازم دانستیم دو فقره اطلاع ذیل را نیز بر آن بیفزائیم:

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در کتاب خواب نامه یا خلسه خود احوال مرحوم صدر را از زبان خود او چنین نقل میکند ۲:

«حاجی محمد حسینخان گفت من غلاف زاده بودم و در اول کار خود نیز همین

۱ - فواید البهائیه صفحات ۲۰ و ۳۰

۲ - این کتاب در سال جاری در مشهد بطبع رسیده ولی چون بسیار مغلوظ چاپ شده ما این

شرح را از نسخه خطی خود نقل کرده ایم.

کار مینمودم اولیای من بمن خط و سوادى نیاموختند و چراغ معرفتى درپیش پای من
نیفروختند لیکن هوش ذاتى و ذکای فطرى مرا در کسب و کار و کلیه امور زراعت و فلاح
صاحب بصیرت و مهارت نمود و در معاملات با قاطبه مردم بخت و سعادتى راستى و
درستى فرمود طالعم مدد کرده بوسیلتى معروف درگاه آقا محمد شاه و فتحعلیشاه شدم و با
آنکه عامى و بیسواد بودم توجه و لطف شهیر یارى مرا بصدارت رسانید چون از بی خط و
ربطى در آن مقام منیع که من یافتم خجالت و خفت داشتم اول کار من تربیت فرزندانم بود
همه را بادبیان کامل و آموزگاران عاقل دادم و در تعمیم هر يك از اولاد و نبایر سر موئى
فرو گذارى نکردم اگر چه بالمآل فضل و کمال برای آنها وزر و وبال شد چه مسردم این
سر زمین دانا پسند نیستند و ضمیر روشن دارائى داند که این تیره روزان کیستند و طالب
چیستند اما من تکلیف خود را ادا نمودم و راهى که رهروان را پیمودنى هست پیمودم،
از این مهم گذشته ملك و مال و افرى از ممر حلال نه از راه تطاول و روش جهال تحصیل
کردم و هر چه دارائى من بیشتر شد بیشتر بمردم خوراندم و نهال مروّت و مردمى
افزون تر نشاندم داد دهش دادم و پا بر بیخ حلق بخل و امساک نهادم چون در باب
احسان و رعایت بندگان خدا جدّى موفور داشتم سعیم در پیشگاه محسن حقیقى مشكور
شد برکت در مالم پدیدار آمد از بند بسیار کم نگردیده زیادتى مى یافت و بوریا بافم بجای
حصیر حریر مى بافت، طریقم خدا پرستى و خدمت شاه بود و طبیعتم از این شریعت
نخلف نمى نمود، از آنچه امروز پلتیک میگویند خبرى نداشتم و پا در آن کار نمیگذاشتم
عمده بآباد کردن املاک و اراضى و تخم کارى و زمین داری میپرداختم و هر طبقه را از
علماتا عمال دیوان بانفاق و انعام و تبجیل و اکرام مینواختم فقرا و غربای بلدان بل
کافه در ماندگان بوجود من مستظهر بودند و آنچه از من طلب مى نمودند بی من و اذی
بایشان میرسید دهنده زحمت نمیداد و گیرنده منت نمى کشید ..»
فقره دوم شرحى است که سر جان ملکم در کتاب مقالات خود در باب این مرد
نوشته و ما نوشته او را در این خصوص عیناً ترجمه و نقل میکنیم ۱ :

«در این سفر دوم (سال ۱۲۳۷) چنین اطلاع یافتیم که مشاغل حاجی ابراهیم پس از مرگ او نصیب چند تن از وزرا شده. رفیق قدیم من حاجی محمد حسینخان که در سفر اول سمت بیگلریگی اصفهان را داشت بما محبت بسیار کرده بود در این تاریخ لقب امین الدوله یافته و مستوفی الممالک شده بود. حاجی محمد حسینخان نسبی عالی نداشت بلکه فرزند یکی از دکانداران اصفهانی بود. مردم ایران که از نقل امور عجیب لذت میبرند دارائی او را اغراق آمیز میگویند و مدعیند که اصل این ثروت که مایه آبروی او پیش شاه است و حاجی محمد حسینخان باب طمع او را با تقدیم پیشکشهای گران قیمت سد میکند از ذخایر سلطنتی زندیه است که آنها را جعفرخان زند در حین فرار از اصفهان در سال ۱۱۹۹ از دست داد و مفقود الاثر شد و جعفرخان در آن سال بقدری پریشان احوال بود که نه تنها هستی خود را بجای گذاشت بلکه تاج و علائم پادشاهی را نیز همراه نتوانست برد و بغارت مردم رفت.

این حکایت ممکنست اصلی داشته باشد لیکن از آنچه من خود دیدم و تحقیق کردم مسلم شد که بیشتر دارائی این وزیر پرهیزکار از منابع حلال یعنی کسب و حسن اداره امور شخصی عاید او شده است و بهترین شاهد این مدعی آنکه هرولایتی که تحت حکومت او قرار یافته رو بترقی و آبادی گذاشته است و اصفهان در ایام حکومت او دو برابر بیش از پیش دارای جمعیت شده و کارخانجات ابریشم و قلابدوزی آن در ظرف آن بیست سال چهار مقابل بیشتر گردیده است.

حاجی محمد حسینخان بسیار ساده و بی تکلف زندگانی میکند و هیچوقت ادعا نداشته و ندارد که در تکلم تصنع کند یا بعبارت پردازیهائی که معمول بیشتر ایرانیان است دست بزند؛ معاشرت او چندان لطفی ندارد و چنین مینماید که بیوسه در کسب و کار غرقه است. یکی از دوستان من میگفت که روزی با او غذا میخوردم دیدم مرد بی بضاعتی یک جفت کفش سرپائی برای فروش پیش او آورد. حاجی محمد سین خان او را پیش خود نشاند و گفت بنشین و غذای خود را بخور، بعد در باب قیمت کفش با هم صحبت میکنیم. «

(یادگار)



در وصف بهار

صحن چمن که خرم و زیبا شود همی
چون درج در و رزمه دیا شود همی
زیباتر است عشرت و خرمتر است عیش
تا باغ و سبزه خرم و زیبا شود همی
باغ از ذر تنعم و نزهت شود همی
راغ از در نشاط و تماشا شود همی
برنا و پیر قصد گل و مل همی کنند
زین دهر پیر گشته که برنا شود همی
از بهر زنده کردن گلنار و نو بهار
باد صبا دعای مسیحا شود همی
هر کهربا که باد خیزانی بیاغ داد
از کهربا زمرّد و مینا شود همی
نرگس نشان تاج سکندر همی دهد
تا بوستان چو مسند دارا شود همی

دل یوسف است و گل چو زلیخا جوان شده
 یوسف اسیر عشق زلیخا شود همی
 رعنا بود هر آنکه دل عاشقان برد
 گل دل ز ما ببرد که رعنا شود همی
 تا شد شکفته همچو ثریا سر سمن
 بوی خوش از ثری بثریا شود همی
 زلف بنفشه گر چه دو تا شد چو پشت من
 اورا دلم یگانه و یکتا شود همی
 راز دلم ز سبزه بصحرا بر افتد
 از دلبری که سبزه و صحرا شود همی
 طرف چمن طرائف باغ بهشت یافت
 تا گل بحسن صورت حورا شود همی
 باغی که زاغ ناخوش از او آشیانه ساخت
 مأوای عندلیب خوش آوا شود همی
 ابر از هوا چو دیده وامق شد از سرشک
 تا لاله همچو عارض عذرا شود همی
 دارد فروغ شعله آتش میان دود
 برق از میان ابر که پیدا شود همی . . .
 این عالم کهن شده هر سال در بهار
 از بهر نزهت تو مطرا شود همی

تا تو نشاط باده کنی در هوای خوش
 صافی هوا ز باده مصفا شود همی
 تا بر جمال لاله بساغر خوری شراب
 لاله بشکل ساغر صهبا شود همی
 امروز کن طرب که مهیاست عیش و عمر
 باده ز جام عمر مهیا شود همی
 فردای نا رسیده چو امروز عمر تست
 بس عمرها که در سر فردا شود همی
 (ادیب صابر)



بنوش باده که فصل بهار می آید
 نوید خرمی از روز گار می آید
 ز ابر قطره آب حیات می بارد
 ز باد نفحه مشک تار می آید
 برای رونق بزم معاشران لاله
 گرفته جام می خوشگوار می آید
 میان باغ بصد لب شکوفه میخندد
 که سبزه میدمد و گل بیار می آید
 دماغ شیفتگان را بجوش می آرد
 خروش مرغ که از مرغزار می آید

هزار پیرهن از شوق میکند پاره

بگوش غنچه چو بانگ هزار می آید

بهر کجا که رود مرده زنده گرداند

نسیم کز طرف جویبار می آید

کنون چو غنچه و گل هر کجا که زنده دلیست

بزیر سایه بید و چنار می آید

کنار آب و کنار بتان غنیمت دان

کنون که موسم بوس و کنار می آید

غلام دولت آنم که مست سوی چمن

گرفته دست بتی چون نگار می آید

(عبیدزاکانی)



بیاد دو مرد بزرگ

ادیب پیشاوری

(۱۲۶۰ - ۱۳۴۹ قمری)

کمال الملك غفاری

(۱۲۶۴ - ۱۳۵۹ قمری)

مرحوم سید احمد رضوی ادیب پیشاوری شاعر و ادیب جلیل القدر و مرحوم میرزا محمد خان غفاری کمال الملك کاشانی نقاش هنرمند دوتن از بزرگانی هستند که اکنون هر دو از میان ما رخت بر بسته و رخ در نقاب خاک پوشیده اند لیکن از هر دو آثاری جاوید باقیست که نام نیک و استادی و هنرمندی ایشان را در این دنیا مخلد کرده و تا پرستش زیبایی و هنردوستی در عالم باقی بماند اهل ذوق از آنها لذت خواهند برد و بر روان آن دو مرد بزرگ که منشأ این آثار بوده اند درود خواهند فرستاد .

از این گذشته از معاصرین ما کسانی که از نزدیک این دو مرد بزرگوار را دیده اند یک دنیا خاطره از بلندی فکر و عزت نفس و مناعت طبع و وطن پرستی از ایشان بخاطر دارند و نگارنده که قسمت اخیر عمر این دو مرد سالخورد محترم را درک کرده و در پاره ای از مجالس علم و ادبی که در خدمت ایشان تشکیل می یافت خوشه چین بودم بعضی از این خاطره های دلنشین را بیاد دارم و امروز که از فوت مرحوم ادیب شائزده و از مرگ مرحوم کمال الملك شش سال میگذرد پیوسته جهات شباهتی که بین آن دو مشهود بود از پیش خاطر میگذرانم .



عکس مجسمه مرحوم ادیب پیشاوری کار آقای حسنعلی وزیری

ز و مرحوم
 هستند که
 کن از هر دو
 مخلد کرده
 خواهند برد
 استاد .
 را دیده اند
 ایشان بخاطر
 کرده و در
 چین بودم
 ادیب شانزده
 نه بین آن دو

آری مرحوم ادیب و مرحوم کمال که از افتخارات بزرگ قرن اخیر ایرانند در عین آنکه بظاهر در يك خط سیر نمیکردند و هنر واحد نمی‌ورزیدند از آنجا که هر دو هنرمند و هر دو تا آنجا که بشر را میسر است مظهر انسان کامل محسوب میشدند. جهات شباهت بسیار داشتند از آنجمله هر دو در نهایت درجه با ذوق و دانش دوست و



حکمت شعار بودند در مقابل هر مظهری از مظاهر جمال و کمال از خود بیخود میشدند. هر دو شعر بسیار دوست میداشتند و اشعار بسیار در حفظ ایشان بود. در بی اعتنائی بدنیا و بی توجهی بمال و منال و عزت نفس و مناعت طبع و بی پروائی در بیان حقیقت و صراحت ضمیر هیچیک از دیگری پائی کم نداشت؛ نسبت باصحاب جاه و مال اگر از

حدّ ادب و تواضع خارج میشدند بسیار بتندی و خشونت رفتار میکردند و در این راه از همه چیز میگذشتند و از هیچ چیز و هیچ کس پروا نداشتند، با مردم بسیار کم محشور بودند و جز با يك عده معدود دوست دمساز با صفا از معاشرت با دیگران فراری بودند بهمین جهت هم پیش بعضی گرانجانان بتند خوئی و کم حوصلگی شهرت داشتند اما بهر حال هر دو بسیار عصبانی بودند و اگر در خشم می افتادند از اظهار هر نوع غضب خودداری نمیکردند، عفت نفس هر دو نیز بغایت بود و در جود و بخشش و دستگیری از مستمندان سر از پا نمیشناختند.

غرض ما در اینجا بیان شرح حال این دو مرد بزرگوار نیست بلکه خواستیم بتقریبی از آن دو فقید در اینجا ذکری رفته باشد و این ذکر بمناسبت تصاویری است که از آن دو هنرور در مجله چاپ میکنیم.

این آثار هنری کار دست سحرآمیز آقای حسنعلی وزیر است که خود از دست پروردگان مرحوم کمال الملک و از بهترین شاگردان آن استاد امجد هستند و برای آنکه یاد ما از آن دو بزرگوار کاملتر شده باشد ضمناً بعضی از اشعار آبدار مرحوم ادیب را با شرحی که آقای وزیر در طی خاطراتی که از محضر مرحوم کمال الملک جمع آورده و بقلم خود ایشان است در اینجا نقل میکنیم.

از اشعار مرحوم ادیب در بیان احساسات وطنی:

بر آن پوم و کشور بیاید گریست	که بر کام بد خواه بایست زیست
همین خاک کت ناف اینجا زدند	تن و جان را توشه اینجا چدند
تو را مهر وی بهره دین بود	بیمبر چنین گفت و چونین بود
سزد چون تو این بهره کم داریا	که خود را مسلمان نیندار یا

ایضاً از زبان ایران خطاب بایرانی:

تو ای پروریده بخون دلم	چگونه زمهر تو دل بکسلم
در آغوش نازت بیورده ام	چو شمع طرازت بر آورده ام
نداری ز بن هیچ پاس مرا	فراموش کردی سپاس مرا

بهنگام پوزش بگاہ سجود

کہ چون یش یزدان نیایش کنی

روانرا بدوزخ از آن سوختی

سخن بشنو و بر میاور غریو

کجا دیوان مام کش پرورید

چو یکمرد بیگانه یازید دست

کجا دیو این زشت کاری کند

منم پورا ایران و بر مام خویش

ایضاً درستایش سخن و سخنور گوید:

بگوینده گیتی برازنده است

سخن چشم و گوینده چشم آفرین

ز آغاز گیہان و انجام وی

جهانرا سخن زیب و آرایش است

سخن از سخن گوی دانا به است

ز گفتار دانا سخنها بچین

بینی بدل در جهانی دگر

کسی کوز دانش برد توشه ای

مبرظن کہ نادان بجمع اندراست

نکو کار اندر جهان مقبل است

بو حشت گذارد همه روزگار

یکی دفتر است این جهان ای پسر

بنیکی نویس اندر آن نام خویش

ندادت خدا طبع دوشیزه زای

چو آستنی نیست با دختران

بیمبر مرا قبله تو نمود

سوی من بیاید گرایش کنی

کہ این رمزها را نیاموختی

کہ نبود گنہکار تر از تو دیو

زیستان او شہد شیرین مکید

بر آن پیر سر مام بنشسته پست

کہ بر مرد بیگانه یاری کند

مرا غیرت آید ز اندازه بیش

کہ گیتی بگویندگان زنده است

سرا پای گیتی بدین چشم بین

سخن گوی بنمایدت راه و پی

ز داینده زنگ بی دانش است

سخنهای نادان ستوهی ده است

کہ روید بہشتیت در آستین

بیالد ز جان تو جانی دگر

جهانیست بنشسته در گوشه ای

کہ پیوستہ نادان بو حشت در است

کہ بدکار پیوستہ لرزان دل است

برد نام زشتی چو برگشت کار

نشسته در او نامها سر بسر

کہ تا بہرہ یابی ز ایام خویش

مجنبان بہر سفته گوہر درای

ضمیرت مبر بار رنج گران

چون سفته گوهر نیاری بدست
ترا گر چه در مال افزایش است

ز سفته کسان بایدت دست بست
باندازه دانشت ارزش است

از شاه شعرهای مرحوم ادیب این سه بیت است که گوید:

زمانه چونکه بنیکی نگشت با من دوست بدشمنیم بکاوید و در بدی بچخید
وجود من که در این باغ حکم خاری داشت هزار شکر که این خار پای کس نخلید
چو گل شکفته از آثم در این چمن که دلم چو غنچه خون جگر خورد و پیرهن ندرید
اما راجع بمرحوم کمال الملک اینست یکی از یادداشت‌هایی که آقای حسنعلی وزیری
در باب استاد عزیز خود نوشته‌اند:

«کمال الملک بیرون از حساب پز احساسات بود و بقدری نسبت بپدر خود مؤدب
و فروتن بود که توجه هر بیننده و شنونده را جلب میکرد، منظره ملاقاتشان تماشائی و
حیرت فزا و پر پند بود. بعکس فرزند مادر کوچک فوق العاده پیر و ناتوان بود بهمین
جهت کمال گاهی او را «یک ریز گک» میگفت.

هر وقت میدیدم که این مرد قوی و بلند قامت باموهای سفید در مقابل این وجود
ناتوان کوچک ادب گرفته دست بسینه با شرم صحبت میدارد لذت میردم.

مادر مجبور بود سر را با آسمان بلند کند تا با طفل خود صحبت دارد و پسر
رشیدش همیشه سر را خم میکرد تا بتواند بیار آورنده خود را مخاطب ساخته صحبت
کند، هنگام جدا شدن مخارج زندگانشانرا با شرم تقدیم نموده دستی بادب بدامان
مادر کشیده نوازشش کرده اجازه رفتن حاصل میکرد. این منظره همیشه در خاطره من
جلوه گر بود.

روزی در اطاقش رفقای صمیمی و پر حرارتی جنجالی کرده بودند، پیش آمد
مهمی در ملک رخ داده بود، همه صحبت از سیاست و وطن رانده عقایدی میگفتند.

یکی میگفت مقصود آبادی ملک است بهر وسیله می خواهد باشد، دیگری مخالف
و معتقد بود نتیجه خوب ندارد، جمعی شکوه و شکایت از خود داشتند و تمام خرابیها
را بگردن ایرانی انداخته و مسببش را جز او نمیدانستند، مردی میگفت اثر می ماند



اصل این پرده که کار خود مرحوم کمال الملک و در تصرف آقای دکتر قاسم غنی بوده در حریق منزل دکتر از میان رفته . این عکس از روی سوادى که آقای وزیرى از آن برداشته اند گرفته شده

مؤثر می‌رود، ما با اثر کار داریم نتیجه برای ما می‌ماند. دیگری میگفت اثر نتیجه مؤثر است و شباهت با او دارد اگر نیت مؤثر خوب باشد اثر نتیجه خوب میدهد و گرنه بهتر آنست که این اثر نباشد.

کمال میزبان بود و صاحب مرکز نمیخواست در اطاقش کسی از او رنجیده باشد در التهاب و سرخ روئی مطالب را تحمل کرده سکوت داشت ولی چهره اش میگفت که از باره احساسات چگونه برآشفته است.

جنجال طولانی و پیچیده تر میشد. همیشه مسائلی که بین جمعیت حل میشود همینطور است، تشنت آراء و اغراض گوناگون و نظریات ناموافق نتیجه خوب نمیدهد بهمین دلیل است که بیشتر بزرگان برآن شده‌اند که فرد کامل و سلطان عادل یا پیشوای عاقل بهتر کار می‌برد. حوصله کمال لبریز شد و برای آنکه جنجال بمناقشات نکشد سر را بلند کرده گفت:

من مادر پیری دارم که آنرا فراوان دوست میدارم و احترام و نگاهبانیش را وظیفه خود میدانم، این دوستی فراوان و وظیفه نگاهبانی طبیعی است و بمرور در من تولید شده با شیر درون من آمده و با جان من بدر می‌رود هیچ چیزی جایش را نمیگیرد. يك عمر انس هزاران نمونه عشق و محبت شب و روز، دیدار و علاقه پی در پی با ودیعه اولی که از او دارم رمزی در دل من تولید کرده که با هیچ زیبایی و تجمل و هزاران رجحان دیگر قابل معاوضه و معامله پذیر نیست. آیا میشود يك دختر زیبای آراسته و سرا پا کامل اروپائیرا عوض مادر پذیرفته آن احساسات تشنه نامرئی درونی را که از مادر داریم از او سیراب کنیم.

تمام ایرادات و نواقصی را که شما در این يك ساعت بوطن من نسبت دادید همه را مادر من داراست، پیر و ناتوان و بی قدرت و چیزهای دیگر، با همه اینها مادرم را دوست دارم و او را با آن دختر زیبای اروپائی عوض نمیکنم

سکوت مجلس را گرفت چند نفر سیگار را درآوردند، یکی بیخود روی صندلی

تکان میخورد دیگری سرش را بحال اغماء تکان میداد و از همه ناله درون بیرون بود. دست کمال که بی اراده بیلا رفته بود و نقطه ختمی برای فرانش معین میکرد آهسته پائین آمد عینکش را برداشته در دست گرفت و با دو انگشت چشمان خود را پاک کرد، قبول جمعیت و توافق راضی و ناراضی را بتسلیم واداشت.

اندیشه میکردم که این گفتگوی وطن و سرحد و این مادر ساختگی بشریت آیا طبیعی است یا مصلحتی، اگر طبیعی است چرا بزرگان عالم نمی شناسند، یکی میگوید وطن آنجاست کازاری نباشد، دیگری میگوید این وطن مصر و عراق و شام نیست فلاسفه و حکما و عرفای مشرق زمین همگی آنرا رد کرده اند و بشکلی بی توجه بموضوع هستند که اصلاً صحبت از آن نیست، مادر ساختگی است که احساسات مغرب زمین مصلحتاً جلوه گر ساخته و یکی از بزرگان نشان که ژان ژاک روسو است پاره کردن دامن عفت این مادر را فریاد میزند و چه بسیار از نویسندگان دیگر بدبختی بنی آدم را زیر دامن این مادر میدانند و میگویند که تمام دردها از پستان این مادر چشیده میشود و معتقدند که اگر روزی این مادر از بین برود رشد کودک مسلم میشود و درد امان طبیعت آسوده تر زندگانی کرده ملیونها قوه و سرمایه و قربانیهای بیپوده که میدهد در راه آبادی و آسایش خود بکار خواهد بردا اگر هم مصلحت است بر چه احتیاجی این مصلحت قرار دارد. مطلب باین مهمی را که استاد من در میانه این جمع برگزیده متفکر مملکت بایک مثل ساده بکرسی قبول نشاندمرا بفکر فرو برد، گفتم باید طبیعی باشد که چنین اثر کرد و گرنه جادوی بیان کاهلی کرده است.

در خلوت اندیشه های خود را با استاد گفتم تبسمی کرده گفت تمام حقیقت است و من از ته دل میپذیرم ولی هنگامی که دسته های بشر برای خود سرحد و وطن فرض میکنند ما هم باید دارای وطن باشیم و باشدیدترین احساسات نگاهش داریم، حکمت این مصلحت مزاحم را خواستم گفت همین راه سعادت و یگانگی است، بحرانی است که مریض را سلامت میکشد.

قرآن مجید در کتب کهن
 در ادوار تاریک گذشته
 خطی که آمد از آن هم که قلمبر سر شد نام
 خطی که است با همه کلمه که در آن خط
 در آن است کلمه و کلمه که در آن خط
 مفرقه در عهد از آن افرام آورده در
 از آن خط یاد در آن که با او کرد در آن
 مسافت خطی که در آن است در آن خط

عکس نامه ایست که مرحوم کمال الملک از حسین آباد نیشابور در او اخر عمر بخط خود با قای وزیر نوشته اند

ن بود
 ته پائین
 قبول
 ریت آیا
 میگوید
 نیست
 موضوع
 مصلحة
 ن عفت
 دامان
 معتقدند
 بوده تر
 آسایش
 دارد
 ملک مثل
 دوگرنه
 است
 فرض
 امت این
 است که

گویندگان اخیر

نثار گرمرودی^۱

بقلم آقای کوهی کرمانی

میرزا مهدیخان گرمرودی آذربایجانی ملقب ببیان‌الملک و متخلص بنثار یکی از شعرای اوایل عهد ناصرالدین شاه است که بعلمت داستانی که با مرحوم میرزا تقیخان امیرکبیر داشته شهرتی یافته و چون درنظم و نثر نیز ماهر بوده مطالعه احوالش شایان توجه است.

احوال او را میرزا طاهر شعرای اصفهانی در تذکره گنج شایگان شرح ذیل مینویسد:

« سلسله نسبش منتهی است بمقرب درگاه باری خواجه عبدالله انصاری و نیاکان پاکش از بدایت دولت و نوبت سلطنت سلاطین صفویه تا کنون پیوسته در دربار پادشاهان بمناصب بلند و مقامات عالیه سرافراز بوده و پدر مرحومش میرزا ابومحمد نیز یکی از منشیان جلیل‌الشان و دبیران عطارذ بنان ایام بوده و ایام عمر خویش را بالتمام در خدمت ولیعهد رضوان مقام نایب‌السلطنه عباس میرزا بسربرده و در دیوان وی همواره مصدر مهمات جلیله و مرجع خدمات عظیمه بودی تا آنکه خداوندش بسعادت ولادت این فرزند مباهی و ارجمند فرمود و در محل گرمروذ از کتم عدم قدم بعرضه شهود نهاد. چون سال عمرش بچهارده رسید پدر در جنة‌المأوی مقام جست و خود قائم مقام پدر گشت امیر نظام با احتشام محمد خان زنگنه که از اکابر امرای روزگار بود در همان خردسالی ویرا فرا پیش خواند و در صف منشیان خویش نشاند و یکی از ادبای

۱- این مقاله را آقای حسین کوهی کرمانی برای درج در مجله یادگار ارسال داشته‌اند ما با اظهار تشکر از ایشان آنرا بابعضی تصرفات و اضافات بچاپ میرسانیم (یادگار)

آن دیار را بکار تربیت وی بداشت و از نقد عمر و کیسه مبلغی گزاف در وجه وی مصروف ساخت و از آنجا که بخت بلندش مساعد و طالع مسعودش مغاضد بود خامه دو زبان نیز کمر خدمتش بر میان بست و نامه روشن ضمیر سر بر خط فرمانش نهاد تا خطش چون خط خوبان شیرین و دلپذیر گشت و لفظش چون لفظ جانان شیرین و دلربای بالجمله چنان در اندک زمانی بلهجه پارسی گویا گشت و بیان تازی را مسلم آمد که اگر در حق خویش اشارت بعبارت او تیت جوامع الکلم مینمود شایسته و سزاوار بود، هر گونه شعر را از عربی و پارسی سخت نیکو میسرود بدانگونه که هنگام انشاد آن از کمال شادی و نشاط خرمی و انبساط هر دو برقص آمدند سامع و قائل.... امیر نظام بموجب این صفات و خصایل ویرا دارای دیوان رسایل خویش کرد و چنانش در کنف حمایت و رعایت خویش در آورد که صدور تمامت احکام نظام را بعهده کفایت وی مقرر داشت، خود نیز بواسطه جوهر ذاتی و رشادت فطری و فرط هنرمندی بعلاوه امور لشکر در کارهای کشور نیز مبسوط الید آمد و چون امیر نظام داعی حق را لبیک اجابت نمود و از این سرای فانی درگذشت ۱ و کار نثار در آذربایجان از عزل عمل بخزی و خسار انجامید بدار الخلافه درآمد و بهمراهی حسینخان نظام الدوله که در آن اوان حکمران مملکت فارس بود روانه آن حدود گشت و در مدت چهار سال تمام تمام بنادر و اطراف و سواحل و اکناف آن مملکت را با سودگی و راحت گردش و سیاحت نمود و در بدایت این دولت قوی شوکت بدار الخلافه معاودت نمود، در آن هنگام کفایت امور خاص و عام بعهده میرزا تقی خان امیر نظام بود و بواسطه سابقه خصومتی که با وی داشت بی هیچ کارش نگماشته دستش از کار کوتاه و کارش رفته رفته تباه گشت بطوریکه نزدیک بر آن بود که سائل بکف و از گرسنگی تلف شود و کارش از فلاکت بهلاکت رسید ۲....

در مدتی که نثار در طهران حیران و سرگردان بود چندین قصیده در مدح امیر کبیر گفت و از او عذر تقصیر خواست لیکن امیر باو اعتنائی نکرد و هیچگونه اشفاق و ترجمی نسبت باو نشان نداد، از جمله این اشعار است قطعه ذیل:

۱- یعنی سال ۱۲۰۷

۲- گنج شایگان ورق ۴۴۶-۴۶۶

خداگانا بس درد ها ببدل دادم
 بکوه ودشت چوسیراب میکنی دودام
 چنان بترک من ای میر کامران گفتی
 ولی من از دل و جان شایقم بخدمت تو
 دریغ و درد که در حق من پذیرفتی
 اگر هم از من سهوی برفت در خدمت
 دل تو عاشق جرمست تا ببخشاید
 بان بزرگ خدائی که از تو کرد قوی
 بجز خیال مدیح تو نیست در سر من
 مگر نوشته ز روز نخست کلک قضا
 و گرنه نثر من و نظم من چو حکم امیر
 سروش غیب بگوشم سرود نکته خوش
 غلام خاک نشینان عشق باش نثار
 نثار در ضمن قصاید دیگر نیز از مرحوم امیر کبیر پذیرفتن عذر خود را میخواهد
 چنانکه گوید:

گویم این شعر و پایان برسانم روزی
 ورنه اشعار دگر نیز فرو خواهم شست
 در ابیات ذیل با عجز و الحاح از امیر التماس رجوع خدمت میکند و میگوید:
 ای سایه اقبال تو آسایش گیتی
 گر نثر بخواهی منم امروز مسلم
 در قطعه ذیل نثار بامیر کبیر شکایت میکند که بعضی از متشاعران قصاید او را
 میدزدند و آنها را بنام امیر و در مدح او بعرض میرسانند:
 جهانگشای امیرا حکایتی دارم
 دو سال پیش بصدرنج در مدیح امیر
 گر بینم کرم و لطف ترا عذر پذیر
 شعر بی عزت و قبول تو نیز زد بشعیر
 ز نهار نجاتم ده از این ورطه خونخوار
 ورنظم منم نیز کنون شاعر سحر
 در قطعه ذیل نثار بامیر کبیر شکایت میکند که بعضی از متشاعران قصاید او را
 میدزدند و آنها را بنام امیر و در مدح او بعرض میرسانند:
 اگر جواز دهی شمه ای کنم اظهار
 سخن سرائی بوده است هر زمانم کار

هزار چامه فزون تر بمدح میرکنون
 خدا گواست که حالا و بعد از این بر من
 ولیک طالع گمراه من نمیخواهد
 میانۀ شعرا در لباس اهل سخن
 چنانکه من بمدیح تو خالق المضمون
 هر آنچه گویم فوراً بدزد از دیوان
 بدین مثابه که او راست دست در دزدی
 مگر عنایت و لطف تو ام بگیرد دست
 تو باش زنده و جاوید تا جهان باشد

پس از عزل امیر کبیر و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری صدراعظم جدید علی رغم
 سلف خود نثار را بخدمت خواند و چون قصیده ای از او در مدح خود شنید ویرا بمقامی
 که پدرانش داشتند گماشت، میرزا طاهر شعری در گنج شایگان در این باب چنین گوید:
 « خداوندگار اعظم خواست تا بصلۀ آن قصیده عرا و جایزه آن مدیحه شیوا از
 کاستی آب و نان و سستی تاب و توانش برهاند و بمقامی که پدرانش را در دیوان سلاطین
 بود رساند، نخستش بمراحم گوناگون بدانگونه نواخت و قرین عنایات بی پایان ساخت
 که سر بختیاری بچرخ برین و چهر سپاسداری بر خاک زمین سود سپس ویرا رتبت و مقام
 خوانین عظام بخشود و بمنشی گری نظام سر افرازش فرمود اکنون بهمان جاه و منصب
 برقرار و از رؤس معارف ایام و وجوه ایام روزگار است ».

اما علت بیمهری امیر کبیر نسبت به نثار اگر چه درست معلوم نیست لیکن باید
 نتیجه هرزه گوئی و زبان درازی این شاعر نسبت بآن مرد بزرگ در ایام وزارت نظام او در
 تبریز باشد و این نکته فی الجمله از بیانی که نادر میرزا در تاریخ تبریز در ضمن بیان احوال
 نثار کرده واضح میشود اینست شرحی که مؤلف این کتاب در خصوص نثار مینویسد:

« این مرد از بومیان ناحیه گرمرود و از روستای اشلق است پدر پدیر دبیر و

دبیرزاده و مردی ظریف و شاعر و سخن آفرین بود، در فن دبیری نظیر نداشت نخست بخدمت امیر بزرگ محمدخان زنگنه امیر نظام راه و رسم دبیری داشت آنجا او را با اتایک اعظم میرزا تقیخان فراهانی سخنها گذشته که این مرد بهمه چیز از او دبیرتر بود کجا آگاه بود که روزی همه ایران بفرمان او خواهد شد بدینجهت اتایک او را کاری فرمود، مرد تنگدست شد با این همه زبان او آسوده نبود بذله و طرفه‌ها همی گفت و بمرد میرسید و بکینه او می افزود، دبیر را روزگار این بود تا اتایک را کار بآخ رسد.

«سردار کل عزیزخان مرد را ببرد و دبیری خود داد او نیز از جهان صدمت خورد و روزگاری بیکار بود تا نوبت دیگر سردار را بخت خفته بیدار شد دبیر را با خود بآذر آبادگان آورد مخاطبت بیان الملکی یافت رسائل اونوشتی و بشا گردان نوشتن فرمودی چون این دبیر پسندیده مردی کاهل و لاابالی وار بود میرزا قهرمان امین لشکر براو چیره شد و خرده‌ها گرفت که فلان حکم بر خطا نبشته و فلان نبشته بزبان سردار بوده است و دیگر چیزها و بیشتر بحق بود که بیان الملک سرسری بود تا سردار را نیز براو اعتماد نماید دبیر بیجان بمیان کار آمدند بآخر مملکت شقاقی بدو حوالت کردند برفت امین لشکر او را بحساب فرو پیچید آن و جاهت برفت تا بسال یکهزار و دو یست و هفتاد و نه از هجرت بهمان ناحیه گمرود بجهان دیگر برفت ۱».

مؤلف مجمع الفصحاء (ج ۲ ص ۵۲۵) وفات او را در سال ۱۲۸۳ قمری مینویسد و ظاهراً همین تاریخ نیز صحیح باشد چه در دیوان نثار (ص ۷۱ از چاپ تبریز) ماده تاریخی برای پل سردشت هست که با سال ۱۲۷۹ برابر است و اگر چه بعید نیست که در همین سال هم فوت کرده باشد لیکن چون صاحب مجمع الفصحاء صریحاً مینویسد که: «درین سال ۱۲۸۳ مرحوم شده» بعید مینماید که اشتباهی کرده باشد. ظاهراً در نسخه چاپی تاریخ تبریز که مملو از اغلاط است «هزار و دو یست و هشتاد و سه» به «هزار و دو یست و هفتاد و نه» تحریف شده یعنی کاتب «هشتاد» را به «هفتاد» و «سه» را به «نه» تحریف کرده است.

مطبوعات تازه

کتابی که ذیلاً مختصات آنها ذکر میشود در طی دو ماه گذشته بدست ما رسیده بدبختانه چون مجال تنگ بود و فرصت مطالعه کامل آنها تا کنون فراهم نشده علی العجاله اظهار نظر نسبت بآنها برای ما میسر نیست، امیدواریم در آینده بتدریج راجع بهریک نظر خود را در مجله بنویسیم.

۱ - صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ

نگارش آقای عیسی بهنام ۱۴۰ صفحه، چاپخانه مجلس، طهران ۱۳۲۰ شمسی
این کتاب نفیس که به ۷۷ تصویر مزین است شرح تمدن مردم ایران قدیم است در اعصار ما قبل تاریخی این کشور.

۲ - جشن سده

گردآورده آقایان احمد افشار شیرازی و ابراهیم پور داود و دکتر اوانس حق - نظریان و محمد دبیر سیاقی و منوچهر ستوده و دکتر ذبیح الله صفا و هانری کرین و محمد کیوان پور مگری و محمد جواد مشکور و دکتر محمد معین و مصطفی مقرّبی، ۱۱۷ صفحه، طهران چاپخانه پاکت چی، ۱۳۲۴ شمسی.
این کتاب مجموعه ایست از تحقیقات تاریخی و لغوی در باب جشن سده که آنها را تحت نظر دانشمند معظم آقای پور داود آقایان مذکور در فوق که اعضای انجمن ایران شناسی هستند با دقت و تحقیق تمام جمع آورده اند.

۳ - یوشت فریان و مرزبان نامه

نگارش آقای دکتر محمد معین ۲۱ صفحه متن و سه صفحه خلاصه آن بروسی، طهران ۱۳۳۴ شمسی چاپخانه مجلس.

این رساله در مقایسه یکی از حکایات مرزبان نامه است با یکی از داستانهای قدیم ایران که متن آن پیهلوی باقیست.

۴- مرّقات صاحبدل

مجموعه چندین مقاله که بتدریج در روزنامه هفتگی پند منتشر شده، ۱۹۳۳ صفحه، طهران ۱۳۲۴ شمسی بقلم یکی از فضلا که با امضای مستعار «صاحبدل» خود را معرفی نموده اند.

۵- آراء و عقاید

تألیف دکتر گوستاولوبن، ترجمه آقای عباس شوقی ۲۹۳ صفحه، طهران ۱۳۲۴ شمسی چاپخانه علمی.

۶- میزان الملل

در تحقیق مذاهب و ادیان و تشخیص حق و باطل آنها بدلیل و برهان تألیف علی بخش میرزا که در سال ۱۳۲۵ قمری تألیف شده و در این سال ۱۳۲۴ شمسی بتوسط آقای جلال محدث بطبع در آمده است با حواشی و تحقیقاتی اضافی از ناشر محترم، ۲۶۴ بعلاوه ۵ صفحه، طهران ۱۳۲۴ شمسی چاپخانه اسلامی.

۷- ممالک متحده امریکا

ترجمه و نگارش آقای وحید مازندرانی، ۱۱۴ صفحه چاپخانه چهر ۱۳۲۴ شمسی.

۸- از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟

بقلم يك ایرانی، ۶۴ صفحه، اسفند ۱۳۲۴ شمسی، طهران چاپخانه اردیبهشت مضمون این رساله را مؤلف در پشت جلد چنین خلاصه کرده:

در جهان باید تغییراتی پدید آید و بنیاد زندگانی بروی حقایق گذارده شود. با چنان تغییراتست که جهان آباد و آرام شده و جهانیان از آسایش و خرسندی بهره‌ها توانند یافت. با چنان تغییراتست که از سازمانهای همه جهانی صلح خواه نتیجه‌ها تواند بود.

روابط فرهنگی هند و افغانستان

(ترجمه از اخبار علمی هند)

از ۱۶ تا ۱۹ ژانویه در کلکته نمایشگاهی از آثاری که روابط فرهنگی هندوستان و افغانستان را از ده هزار سال قبل معرفی می‌کرد برپا بود. در این نمایشگاه همه نوع آثار حجاری و نقاشی و فلزکاری و نسخ خطی را بمرض نمایش گذاشته بودند و تمام آنها را دکتر احمد علی کهزاد باستان شناس مشهور افغانی که برای شرکت در جشن دوستمین سال تولد سر ویلیام جونز ۱ مؤسس انجمن آسیائی همایونی بنگاله بکلکته آمده بود همراه آورده بود.

دکتر کهزاد مدیر موزه کابل و مدیر کل تحقیقات تاریخی افغانستان است و در میان علما شهرتی بسزا دارد و او مؤلف کتابی است در باب حفريات بگرام (کاپیسی سابق) که در سال ۱۹۳۶-۱۹۳۷ بتوسط هیئت علمی فرانسه انجام یافته و با همکاری عالم بزرگ فرانسوی ژرف هاکن ۲ تألیف شده است.

این کتاب بشناسانیدن تاریخ تمدن قدیم هند خدمت بسیار میکند و مهارت استادان عاج ساز هندی ناحیه ویدیسا (همین بهیلسای امروزی را در ناحیه گوالیور) میرساند زیرا که از کار این استادان که تمام بخارج حمل میشده در سرزمین هند چیزی باقی نمانده و فقط بر اثر کشفیات بگرام که دکتر کهزاد در کار آنها مشارکت داشته چندین صد نمونه صفحه و ورقه عاجی که با استخوان تزییناتی در آنها نقر کرده اند بدست آمده و جمیع آنها شاهد ارتباط محکم فرهنگی هندوستان و افغانستان است و مسائل چندی از تاریخ هند و تاریخ صنعت افغانستان را روشن میسازد.

این نمایشگاه هم مورد دقت اهل اطلاع قرار گرفت و هم جالب توجه عامه شد و اشیائی که در آنجا گذاشته بودند متعلق بود بدوره‌هایی ما بین قرن دوم قبل از میلاد تا قرن شانزدهم میلادی و اشیاء هر دوره آن تأییراتی را که از خارج در صنایع افغانستان وارد شده مینمایاند مثلاً در ادوار قدیمه افغانستان تحت تأثیر کلیه تمدنهای عالم قدیم یعنی تمدنهای ایرانی و یونانی و هندی و چینی و بابلی حتی غیر مستقیم تمدن مصری قرار داشته و از عصر تمدن یونانی و بودائی (عصر خلفای اسکندر) اشیائی بدست آمده که نماینده سبک کار هنرمندان قندهار است و آنها را در جلال آباد و حده و بگرام پیدا کرده‌اند. از مطالعه آن مصنوعات بخوبی میتوان اجزاء یونانی و هندی آنها را شناخت و دید که عنصر هندی آن غالب است مثلاً مجسمه بودای قندهار اگرچه از جهت ساختمان یونانی است لیکن هیئت صورت آن همان هیئت جوکی نشسته هندی را مینماید که مردم مغرب زمین آنرا نمیشناخته‌اند. اجمالاً آنچه یونانی است مربوط بظاهر سازی و قالب ریزی است در صورتیکه ظرافت کار دنباله همان سبک کارهای هندی قرن چهارم قبل از میلاد و دوره گوب تلست. آثار دوره اسلامی مربوط است بادوار مابین قرن یازدهم و هفدهم میلادی و از همه آنها جالب تر مفرغهایی است که بتازگی در غزنه بدست آمده متعلق بقرون یازدهم تا سیزدهم میلادی و اولین بار است که آنها را بمعرض تماشا میگذارند دیگر شیری است در حال حمله که از مس سرخ ساخته شده و معرف نفوذ مهم صنایع اسلامی است در افغانستان. اما مجموعه نسخ خطی جالب این نمایشگاه بیشتر متعلق بهرات است که در عهد تیموریان مرکز نقاشی و خط بوده و دامنه این دو هنر کمی بعد بسایر نقاط ایران و هندوستان نیز کشیده شده. بزرگترین نقاشان ایران یعنی بهزاد از هرات ظهور کرده و رکن الدین میرک هم از آنجا برخاسته، قاسم علی نقاش و استاد نستعلیق میر علی حسینی و محمد محسن و سلطان علی همه از هرات بوده‌اند. در میان این نسخ عده ای نیز بتاریخ تمدن هند مربوطست مثل خمسه امیر خسرو دهلوی بخط محمد بن علاء الدین خوشنویس که آنرا در خواب برای تقدیم باکبر شاه نوشته و خمسه نظامی با تصاویری از بهزاد که برای طالبین نقاشهای این استاد از مهمترین مآخذ است دیگر نسخه المواهب اللدنیة بخط حاجی ابراهیم معلم اورنگ زیب و اورنگ زیب بخط خود کتابت آنرا بتوسط استادش در پشت آن نسخه تصدیق نموده است.